

حکمرت... اصیل الدروم

شماره ۲

سال اول

دانشکده

۱۳۴۶

مجموعه ایست: ادبی، اجتماعی، اخلاقی، فلسفی و تاریخی
آغاز هر ماه شمسی در تحت نظر (هیئت مؤسسه دانشکده) منتشر میشود

میرزا محمد

مدیر و مؤسس:

م. بهار

بهای سالیانه همه جا ۳۰ قران است

قیمت نظره: دو قران

مدت اشتراک کنترال باک سال پذیرفته نظرها داشت و رجه اشتراک قبلاً کرفته میشود

عنوان مراسلات: تهران اداره نوبهار - تلگراف: دانشکده

مطبوعه طهران

— فهرست —

صفحه ۶۹	۱ - تاریخ ادبی
۷۱	۲ - خواطر واراء
۷۲	۳ - انقلاب ادبی
۷۹	۴ - مادر نظر دیگران - پارسیان
۸۶	۵ - بزرگان - بوالودپرتو
۸۹	۶ - بزرگان ما
۹۰	۷ - ادبیات - صنعت شعری هراس
۹۵	۸ - سرود بالشویک
۹۹	۹ - سرباز مقتول
۱۰۰	۱۰ - رباعی - غرش توب
۱۰۱	۱۱ - اثار اساتید
۱۰۳	۱۲ - اقدراح - پیروس
۱۰۶	۱۳ - ترجمة نظمی قطعة بوالو
۱۰۷	۱۴ - قوس قزح
۱۰۸	۱۵ - رنگارنگ - دفع مکس
۱۱۲	۱۶ - خسر تبا کو
۱۱۴	۱۷ - حب مفید
۷	۱۸ - رمان - سلطنت

دانشکده

۱۳۲۶

شماره (۲) ۱ برج جوزا ۱۲۹۷ - مطابق ۲۲ مهر ۱۹۱۸

میرخابی

- ۲ -

زبان و ادبیات و خط ایرانی (۰)

پس از آنکه در شماره قبل تعریف ادب و ادبیات و تاریخ آنرا بیان نمودیم و اذهان قارئین محترم را بعقدماتی که ذکر آنها را لازم میدانستیم آشنا کردیم؛ اینکه داخل اصل موضوع شده. بدین تاریخ ادبیات ایران - از قدیم ترین ازمنه تاریخی تا امروز - میپردازیم.

تاریخ ادبیات ایران را بدوسه قسم بزرگ و متمایز از هم میتوان تقسیم کرد:

دوره قبل از اسلام و دوره بعد از آن. قسم اول را هم به دوره بايد منقسم ساخت. از اینقرار:

اولاً - دوره قدیم اول، از اقدم ازمنه تاریخی تا سال ۳۳۱ ق. م یعنی سال قتل داریوش سوم و انراض دولت اول عجم (همخامنشی) دانیما دوره هلت ارت ادبی ایران، از سال ۳۳۱ ق. م تا سال

(۰) بقیه از شماره قبل

۲۲۶ م (دوره حکمرانی یونانیها و اشکانیها در ایران و کساد بازار زبان و آثار و ادبیات ایرانی .)

ثالثاً . - دوره قدیم دوم ، از سال ۲۲۶ م (سال تاسیس دولت عجم یعنی دولت ساسانی بهمت اردشیر بابکان) تا سال ۶۵۰ م (سال قتل یزدگرد سوم و انقلاب دولت ساسانی .)

- دوره قبل از اسلام -

اختصاصات این دوره

دوره قبل از اسلام از تاریخ ادبیات ایران ، دوره ایست که اجداد ما ایرانیان در اطاعت و پیروی زرتشت ، پیغمبر خود بسر پیبردند و با تعلیمات حکیمانه آن حکیم بزرگوار روزگر میگذاشتند ؟ در طی این دوره ایرانیها از زندگی حیوانی و وحشیت دست کشیده داخل در صراط مستقیم تمدن گردیده اند و برای خود تمدن و مذهب و علوم و ادبیات و حکومت و سیاستی ترتیب داده بقایی دو دولت از عظیم ترین دول روی زمین ، - دولت اول عجم (هخامنشی) و دولت دویم عجم (ساسانی) - نایل آمدند . در زمان سلسله اول تقریباً بر تمام دنیا قدر مسلط شدند و علم اقتدار و حکومت ایران را در کناره شطوط صفت و سیحون و نیل و دانوب با هنر اورده اند و در ایام سلسله دوم با مقاومت در ترین ملل قدیم دنیا (رومیان) مبارزه ها کرده بارها شوکت آن امپراتوری را در هم عکسته و باز هالک رقابان آن برای شاهنشاهان عظیم الشان خودباج و خراج گرفته اند .

در دوره همین سلسله دوم (دوره ساسانی) ایرانیها همان اجداد خنیام و فردوسی و ابن سينا مقدمات نهضت بزرگ اسلامی را فراهم کرده شروع پیرا روحتن در خشان ترین مشاعل تمدنی علم نمودند و زمالي (از دوره اوشیروان تا ظهور اسلام) همین نیاکان بزرگوار مانند قوم تمدن داییا بودند و کشور ایران بسمی ایشان آرام ترین و صمید ترین و شناورین نقاط عالم بود .

چنانکه گفته قسمت قبل از اسلام به دوره تقسیم میشود :
اولاً - دوره قدیم اول از قدیم ترین ازمنه تاریخ . تا ۳۳۱ ق . م .

نانیا - دوره قفترت ادبی از ۳۳۱ ق. م تا ۲۲۶ م.

ذلتا - دوره قدیم دوم از ۲۲۶ م تا ۶۵۰ م.

اینک جدا گانه بشرح هر یک میپردازیم :

اولاً . - دوره قدیم

(از قدیم ترین ازمنه تا ۳۳۱ ق. م)

تاریخ ادبیات ایران در دوره قدیم اول (مخامنشی) بخوبی معلوم نیست و از اوضاع علمی و ادبی آن عصر چندان اطلاعات صحیح و مذهبی در دست نداریم ، زیرا هیچ چگونه آثار مکتوبه و مرسومی از آن دوره نمانده تا این بحث را کمکی باشد ؛ هر چه در دست داشت است خراجی و تخمیلی است و در واقع چیزی هم نیست که آنقدر ها و شایان دقت و اعتقاد باشد ولی کسیکه بخواهد تاریخ ادبیات ایران را از ابتداء تا آنها بدقت بخواند و در تحت مطالعه بیاورد ؛ ناگزیر است که دست بدامان همین بقایای جزئی قدیمه نیز زده از آنها توشی بر دارد .

تاریخ ادبیات ایران را در دوره قدیم اول در تحت چهار عنوان

جیتوان ذکر کرد :

۱ - شعر ،

۲ - لغت ،

۳ - علوم ،

۴ - خط ،



۱ - شعر

ایرانی قوی است طبیعت شاعر . مناظر دلگشا ، باشهاي مضفا دشتهای سبز و خرم ، آبهای روان ، نسیم های ملایم و معطر کاهای گوناگون و خوش رائحة ، بلبلان غزلخوان ، مرغان خوش آواز بالآخره فراغت خاطر بواسطه وفور نعم و غیره فطره اورا صاحب ذوق پرورانده و در دوره که تاریخ صحیح آن ملت در دست است ژنیهاي

لوق العاده مانند رودگی ، فردوسی ، خیام ، سعدی و حافظ از میدان ایشان بظهور رسیده است .

قومی که در دوره اسلامی این شعرای بزرگ را در میان خوبش به بر و راند چگونه ممکن است گفت که در مدت دو سه هزار سال تمدن قبل از اسلام خود شاعری بفلهور نرسانده است ؟ !

ایرانی برادر یونانی و هندی است ؟ یونانی از قرن دهم قبل از میلاد بگفتن شعر شروع کرده هر « Homére » و هزید « Hésiode » و شیره از خویش، بظهور رسانیده است . هندی در قدم ترین ازمنه تاریخی دارای سیصد شاعر بوده و ایشان معا مجموعه اشعار موسوم به ودا « Védas » را ترکیب کرده اند . (۱) آیا چه مانع بوده است که ایرانیان برادران همان همشهر یان هر و هزید و سرا یند کان ودا بسر و دن اشعار نیز داشتند در صورتیکه مناظر طبیعی و محیط شهری ایشان همه گونه موجبات تسهیل اینکار را فراهم ننماید ؟ !

طبع لطیف و ذوق سرشار ایرانی از بعد از اسلام تا امروز - یعنی از دوره که کتاب باقی مانده - همه وقت باشاهنامه ها ، بوستانها ، مثنویها ، دیوانها و شیره شاعریت این قوم را اثبات کرده و امروزه نیز همان استعداد فطری و ذوق طبیعی باقی است ؛ البته این استعداد و ذوق در دوره قبل از اسلام هم از خود آثاری برگزیده منتها سیل حوادث بی دربی و بلیات و مصائب گونا گون گه مدت‌ها مملکت ما را برای خود میدان جولان و رار داده بود ؛ آن آثار را محو و نابود کرده و راه وصول مارا بدانها مسدود نموده است .

مطلوبی که باعث انکار وجود شعر در دوره قبل از اسلام در ایران شده و بعضی را ادار باین تصورات باطل کرده همانا نه میدن یعنی شعر والتبداس تعریف و مفهوم آن بانظم است ..

گسانیکه میگویند ایرانیان قدیم شعر نداشته اند نظر شان بهمان نظم یعنی کلام و زون مقفى است و در این نظر شاید تا اندازه محقق ماشدولی

باید داشت که در انکار وجود شعر بخطا رفته اند و برای توضیع خود را ناگزیر می بینیم که مختصررا تعریف نظم و شعر و فرق آندورا بایکردیگر بیان کنیم :

نظم کلامی است وزون و مقهی (مثل اشعار عربی و فارسی) در صورتیکه شعر ممکن است وزون و یا مقهی نباشد در این صورت فرق آن باشد در این است که نظر معرف خیالات نویسنده و شعر نماینده خیالات و احساسات شاعر است .

قاویه و وزن برای شعر قید است و طبع آزاد زیر باز قید نمیرود چنانکه طبیعت انسان های قدیم که آزادی را با خود بدنیا آورده و در قمهای اولیه زندگانی خود آزاد میزسته اند بهبیچو جه این قید را بخود نمیگرفته بعدها عوارض و تغیرات موجبات تقيید را فراهم آورده است (۱) شعر ملل اولیه قاویه نداشته چنانکه هنوز هم بعضی از ملل دارای اشعاری هستند که شیر مقهی است اشعار عربی مسجع اوده در ادبیات امروزی انکاوس این قسم شعر را شعر صفتی « Vers libres » و در اصطلاح فرانسه شعر آزاد « Vers libres » و در عربی شعر المتنقور میگویند . البته شاید اشعار قدیم ایران هم بهمین توجه یعنی شیر وزون یا قاویه بوده و بنظم امروزی ما شباهتی نداشته است بدینهی است که این مطلب چیزی از شعریت آن نکاسته و مقام آرامت لازل نمی نماید ..

قدیم ترین آثار ادبی ایران که حیثیت هم مذهبی نیز دارد کتاب (اوستا) است : اوستا بچهار قسم منقسم بوده :

۱ - گانها (سرودها) ،
۲ - یا سنا - که با صمیمه آن (ویسپرد) مجموعه از ادعیه و نماز و تکالیف مذهبی است ،

۳ - وندیداد حاوی قوانین و رفاقت ضد دیوان و بد کاران ،
۴ - خردا اوستا (یعنی اوستای کوچک) که قسم عمده آن اساطیر و بعضی ادعیه مخصوصه بوده .

(۱) روز نامه نویار (زبان آزاد) ۱۷ مقاله « شرجیست و شاعر کیست ? »

اوستا بحال حاضر تالیف شخصی واحد و کار بیش دوره نیست بلکه این مجموعه تالیف جمیع است که بتدریج فراهم آمده . نظر آنکه دو پرون « Anquetil duperron » مترجم اوستا بزبان فرانسه این است که اوستای امروز بالتمام از زرتشت یوهانس بررسیان است اما جماعتی دیگر به کس هیچ قسم از اینکه تاب را از زرتشت نمیدانند ولی حقیقت امر این است که قسمت کوچکی از اوستا نمیدانند قدمیم ترین قسمتهای آن شناخته شده تالیف زرتشت و بقیه که زماناً جدیدتر است از دیگران است .

کاتاهای (سرودها) قدیمترین قسمتهای اوستا هستند و از آنچه بنظر میرسد و از اهمیتی که این قسمت نسبت به قسمتهای دیگر اوستا دارا بوده باید یقین کرد که این قسمت از زرتشت یوهانس تاریخ ایرانیان است چه در خود این سرود ها ادله و شواهدی محکم بر صحبت این سرودها و متعاقب بودن آنها بشخص تاریخی مثل زرتشت ، وجود دارد . کاتاهای مزبور مسعودی گوید که : « عوام کتاب زرتشت را میشنود و مورخ شهیور مسعودی نامند » (۱) از این عبارت دوچیز معلوم میشود : اول اینکه کتاب تالیف زرتشت همان قسمت کاتاهای (سرودها) است زیرا که قرابت معنوی سرود (آواز) با زمزمه واضح است . دوم اینکه کتاب زرتشت کلامی بوده که مردم ایران با اوازه میخوانند اند بدیهی است آنچه که مردم بتوانند با اوان بخوانند جز شعر نتوانند بود . خلاصه اینکه قسمت کاتاهای اوستا شعر ایرانیان قدیم است و این مطلب از همان قدیم انعکاس در اذهان داشته چنانکه مورخین اسلامی اوستا و شرح آن زندرا فدیع خوانده و شعر را بلبل و مرغ خوش آواز را « زندخوان » « زند باف » و « زند لاف » گفته اند . نظامی در قصيدة هروده که در تعریف خود سروده میگوید :

(۱) Geldner, Ency. Brit. artic. « Zend-Avesta »

(۲) مسعودی مروج الذهب حاشیه بر این اثر ۸۳ ج ۹

« جو قوارع زبوری به صاحت اندر آرم

ایرم زبان موبد نتشید زند خوانی »

البته شیراز این قسمت باز هم ایرانیها اشمار دیگری داشته اند ولی بد بختانه آنچه در طی قرون متولیه از میان واقعه و فراموش شده و اوستا بواسطه مذهبی بودن محفوظ مانده است .



۲ - لفت .

ایرانی ها قومی هستند از تزاد آرین و اهندیها و یونانیها واروپائیها از یک شعبه این قوم در طی تاریخ خود انقلابات بسیاری دیده و مصائب بیشماری را تحمل کرده اند . لفت وزبان ایشان بر حسب این انقلابات تغییر یافته و در هر مرتبه بوضی خاص منقلب شده است .

امیل زبانهای ایرانی یکی از هفت شعبه بزرگ ریشه هند و اروپائی است و باعتری وجه شباهت و قرابتی ندارد .

هرچند که هنوز روابط این هفت شعبه بزرگ کاملاً با یکدیگر کشف نشده ولی این مطابق واضح است که علاوه مستکی دو زبان ایرانی و هندی با یکدیگر از رابطه نامم شد دیگر باهم بیشتر بوده و در ازمه ادبیه ایندو از یک ریشه واحد اشتقاق یافته اند .

السنہ امروزی اروپا و ایران و هند یعنی زبانهای آرین تماماً از یک زبان اشتقاق حاصل کرده اند و مرکز اولیه آن زبانها که باصطلاح علمای علم لغت مادر این خواهران بوده هنوز کاملاً مکشوف نشده و مورد بحث است .

عامای روسیه مرکز اصلی زبانهای آرین را یکی از ولایات روس و آلمانیان یکی از ایالات آلمان واهالی اسکاندیناوی سوئد حالیه میدانند ولی واضح است که بنای این فرضیات حق وطن پرستی ملل است و بهمین جهت قابل قبول نمیباشد و حقیقت در تحت حجاب احیاسات مخفی میماند ولی یک نکته ثابت است و آن اینکه دولفظ ایران (اسم مملکت ما) و آرین، (نام زبان و تزاد قدیم ملل آرین) از یک اصل مشتق شده اند و این خود

میتواند دلیل باشد که مرکز اصلی زبان مادرالسنّه آرین ایران است
بطلاوه داخل شدن لغات و کامات اورانی و سینیکی از همان از مه قدمیه
در زبان مادرالسنّه آرین حجت دیگری برای تندیعی است چه تنها این کار
در ایران که محدود بمالک تورانی (ترکستان) و سینیکی (کاره و
آشور و عیلام) موشده ممکن بوده است صورت بکبرد (۱)

تاریخ لغت ایران را در دوره قدیم اول به قسم تقسیم میکنند :

۱ - عصر ایرانی خالص که در آن دوره زبان ایرانی نکوین یافته
وبرحسب احتیاج دایره لغات آن توسعه حاصل نموده .

۲ - عصر سینیکی یا (آرامی) که از تسلط آشوریها یا (عرب)
فرن دهم قبیل از میلاد شروع شده به سال ۵۵۰ق.م (تأسیس دولت
همخاننشی) خاتمه پیدا میکند در این دوره الفاظ آشوری و سینیکی
وبعضی عادات و خرافات اواام سامی در کتاب (اوستا) و زبان ایرانیهادخل شده .
این زبان را بمناسبت آنکه کتاب اوستابدان نگاشته شده زبان زند میکویند .

۳ - دوره عجم اول که همان دوره هخامنشی باشد ، لغت این
دوره را علماء ایرانی قدیم یا « فرس قدیم » مینامند .

(زبان زند) - زبان زند که آنرا با کتریانی قدیم نیز میکویند
زبانی است که اوستا بدان اوشته شده و این اسم زند را اروپاییان برای این
زبان وضع کرده اند و با وجود آنکه چندان لفظ مناسبی نیست ، با قدمالده
و مصطلح شده . مرکز زبان زند بطور تحقیق شرق ایران (باکتریان)
است . یعنی این زبان در محلی که قدیم ترین تمدن‌های ایرانی در آنجا وجود
آمده معمول بوده است (۲) و کسانیکه میخواهند مرکز این زبان را
در هنر غرب مثلا در (مدی) بیابند بیاطل اندی برداشته و بده و ده
راهی بیموده اند (۳)

زبان زند از حيث قدمت با سانسکریت و قابت میکند بلکه در اساس
و قدمت برآن ترجیح دارد پس از آن از سانسکریت فقط در عدم سطح

(۱) E. Reclus, L'homme et la terre I 368

(۲) Noëldeke, la Perse ancienne 2

(۳) Darmesteter, Etudes iraniennes 10

ادبیات زبان مزبور است.

(فرس قدیم) . . فرس قدیم زبان هخامنشی است و زبان پهلوی وزبان فارسی جدید از آن اشتقاق یافته اند.

فرس قدیم را ما از کتبیه هایی که از دوره هخامنشی مانده می توانیم بهمیم زیرا که مدتی است که علمای آثار و متن‌شناسین کتبیه های مزبور را برای انسان بگردانند . تلفظ فرس قدیم ساده تر از زند است ولی هر دو دارای بیست و چهار حرف بوده اند (۱)

کتبیه های دوره هخامنشی که ایشتر از ۴۰۰ داریوش کبیر است خالب باد و ترجمه بخط میخی همراه است و آن دو ترجمه بدو زبان مستعمل در ایران بوده که اولی زبان آشوری است و دومی زبانی است که حقیقت آن هنوز کشف نکردیده . این زبان را اول دفعه گرت فلان «Grotefend» Ravolinson و بعد بورنوف Burnouf (فرانسوی) و راولین سن (انگلیسی) اوپرت Oppert (فرانسوی) فراهم کردند .

۳ - علوم

ایرانیان ملتی هستند قدیمی که در دوره سلطنتهای خود تشکیل دولتهای بزرگی داده برممالک متمدن بسیار تسلط یافته اند . در دوره که ما مشغول نوشتمن تاریخ ادبی آن هستیم این قوم عموم حالت مقدمن قدیم (شوش ، کاره ، بابل ، لسیان ، لیدی ، فنیقی ، مصر وغیره) را در تحت سلطنت خود در آورده جمیع اهالی همالک مزبوره را رعیت و فرامانبردار خود ماخته بودند ،

ایرانیها وارد ملل قدیمه هستند و علوم و تمدن ایشان را باز گرفته باقی بده و ذوق و استعداد فطری خود تغییر دادند .

علوم طبیعی و ریاضی مثل نجوم و عام کائنات جو وغیره که از هنتریات اهالی کلده بود در میان ایرانیان رواج یافت و این قوم آنها را تکمیل نموده بیانی ترقی دادند . در این عصر ایران در تربیت عقلی و نهضت انسفی و آزادی افکار اولین دنبه دارا بود (۲) .

(۱) Geldner, Enc. Brit. art. «Persia». XVIII

(۲) E. Reclus, L'homme et la terre I.450

ریاضیات، مخصوصاً در میان اجداد ما رتبه عالی داشته و عالم متمدن
بتصدق بحقین بزرگ در ترقی و بسط میادی ریاضیات مدیون آیشانند چه
تنها از ملل ادیمه ایرانیها هستند که شمار اعشاری و آحاد و عشرات و مات
را با مفهوم واضح بدون مستور کردن در لباس استعاره و سکنایه داشته‌اند
و این عمار از ایشان بمال هنرمند رسیده.

نجوم نیز در میان ایرانیها رتبه عالی داشته عیوب معید نوروز که از
ادم ازهنه تاریخی برای ما بیادگار مانده و مناسب قرین و بهترین اعیاد
جمعیع مال دنیاست خود دلیل بزرگی است براینکه ایرانیان قدیم معرفت
کاملی از نجوم داشته‌اند بعلاوه اسامی ماههای دوازده گاهه رومنی که اصلاً
از گلستان ایران اخذ شده خالب فارسی هست (مثل آب آزار، نیسان
و ایار و کانون وغیره)

لیکن از حقین صاصب نظر گوید :

«نعمیان سوال کرد که اگر ایرانیها من نمایش زدهن را بشکل «
کره نیافرته بودند وس این جام جهان نما که حدود هفت الیم عالم بر آن «
رسم شده دنیا در آن پیدا بوده چیست؟»

خلاصه تمدن و علوم وادیات ایرانیان قدیم اجداد همان بزرگان
دوره اسلامی برخلاف آنچه بعضی بیخبران تصور دیگرانند بالدار آن
هم بوده ولی جای اوس است که انقلابات وحوادث ضخیم قرین پرده‌ها
را بر چهار آن تمدن افکنده و حجابت ملو مات آوردند شده!



۴ - خط

خطی که ایرانیهای قدیم امکار و خیالات خویش را با آن میتوشنند در
ازمه بسیار قدیم، معاوم نیست واوی این است که در آن اعصار خط
نداشتند لیکن در دوره تسلط بنی‌سام بر ایران خط آرامی و میخی از مغرب
فرات در این مملکت انتشار یافت والسته که در دوره هخامنشی زبانهای رسمی

وهمول ایران بوده (هر سادیم، آشوری و یک زبان دیگر) همه به میخی نوشته میشده چنانکه کتبیه بیستون که از عهد داریوش و پس زبان فوق است بمیخی نگاشته شده ولی زبان زند را قابل از اسکندر نمیدانیم بهه وضع وجه حروفی مینوشته اند.

ثانیاً - فترت ادبی

۱ - انقراض دولت اول عجم

دولت اول عجم یعنی دولت هخامنشی با تمدن و لغت و ادبیات آن در مقابل هجوم اسکندر مقدونی وزبان و ادبیات یونانی قاب مقاومت نیاورده مغلوب گردید و بساط سلطنت آن در سال ۴۳۱ ق.م برچیده شد.

تقریباً مدت شصت قرن افکار ایرانی در تحت فشار افکار و استبداد خارجی واقع شده و جال نیافت که از خود ابراز حیاتی نماید و بهمین جهت ما این دوره را دوره (فترت ادبی) تاریخ قبل از اسلام خود نامیده ایم،

داریوش اعظم شاهنشاه کبیر ایران بعد از برقراری بخت سلطنت و استقرار امنیت و نظم صحیح در مملکت رعایای خوبیش را بنهاد آزادی افکار و عقاید مذهبی و غیر مذهبی سرافراز کرده پس از آنکه اهالی شرق مدنها در زیر فشار و تضییقات مبارزات و محاربات طاقت فرسا کویده شده بودند آن شهریار همه را راحت و فارغ البال کرده، بترقی علوم و صنایع و هنر آزاد گذارد تا تلاوی گذشته را بنمایند و برای پیشبردن تمدن و اشاعة علوم و معارف کارگند این فراغت و راحت تا اوآخر سلسله هخامنشی امداد داشت ولی حمله جهانگیر مقدونی بار دیگر حصار محکم امنیت را متزلزل کرده سالها شرق را از وصال این نعمت محروم نمود چه پادشاه مزبور خود بزودی در گذشت و جانشینان بیکفایت وی هم نتوانستند فراغت و امنیت دوره هخامنشی را که بر قم عالم مقدمن تسلط داشت فراهم سازند باکه بعکس بیشتر امباب

هرچ و مرج را فراهم آوردند اینحال مدت صد سال در ایران و شام دوام داشت تا شخصی از زعایم تیرالدازان و سواران سلحشور پارتیای خراسان دست ایشان را از ایران کوتاه کرده و خود بتشکیل سلسه که باشکانی و سوم است نایل آمد.

این شخص که باشک یا ارشک موسوم است ارسلانه که اولاد جانشینان اسکندر در ایران و شام تاییس کرده و دید فایق گردید و سلسه اشکانی را که تقریباً پانصد سال سلطنت کردند بر تخت فرمانروائی ایران مستقر نمود تا آنکه کوکب سعادت اردشیر ساحانی از ملت مرد خیز درس طلوع کرد.



۲ - هلنیسم در مشرق و نزول کلی ایران

اسکندر پس از آنکه بر استخر یا تخت ایران استیلا یافت اینکه آن را خراب کرده نقوش در و دیوار آن را محو کرد و کتب مفیده و خصوصاً حکمت را امر داد تا از زبان ایرانی بیونانی ترجمه کنند نظامی بیان همین معنی را گفت:

(خرد نامه ها را زلفظ دری بیونان زبان کرده کسوت گری)
و پس از فراثت از اینکار بقیة کتب را که به قیده خود مفیدنم دانست با شهر استخر باشی حق در و کینه خود سوخت و این واقعه اول جنایتی است که در تاریخ ادبی ایران مشاهده میشود.
بمداروی جانشینان او بکسره پشت پا به تمدن وادیات و زبان ایرانی نزدند و در مقابل آن به تمدن و ادبیات و زبان یونانی که در تاریخ تمدن از آنها به هلنیسم « Héllénisme » تعبیر میشود تو جه نمودند از اینجهت آنار ملی ایران مخالف تمدن و آذاب یونانی گردید و بیونانیت همچو جانشین آن عد این غلبه تمدن و زبان یونانی را مورخین (انتشار هلنیسم در مشرق) گویند.

(*) اسکندر نامه نظامی

پس از اولاد خلفای اسکندر اشکانیها هم چون مردمانی بدروی و بت پرست بودند و از خود چیزی نداشتمند که باستهالت و توسط آن با ایرانیهای مغلوب رقابت کنند و برای خوشنون را اثبات نمایند آداب و تمدن یونانی را استقبال کرده مروجین ملبوس گردیدند و بعضی از آنان لقب «حب یونان» Philhellène هم برخود گذاشتند تا کاملاً یونان دوستی خود را ثابت کنند.

در دورهٔ تسلط اشکانیها ملیت ایرانیها رو با تحطاط رفته آثار ادبی و علمی و تمدنی ایشان محو و مطموس گردید زبان و ادب‌اری از لهات ایرانی فراموش شد مذهب زرتشت تعریفات بسیار حاصل کرده عادات و اخلاق ساکنین این سرزمین تغییر نمود خلاصه ایرانی از بسیاری جهات عوض شد و از لباس دورهٔ هخامنشی دور افتاد.

از دورهٔ اشکانیان آبدا آثار ادبی حتی نوشته هم در دست نیست فقط مسکوکانی موجود است که روی آنها بخط یونانی اسم و لقب پادشاهان آن سلسلهٔ حکمده و حاکمی غایه زبان یونانی بر ایرانی در آن دوره است.

خواطر و آراء

نمیدانید تا چه درجه اعتقاد بنفس باعث اعتماد بهر چیز دیگر
می‌شد !

دوستی با هر دمان بزرگ بالاخره شخص را خسته می‌کند زیرا
که او همیشه از خودش باشما حرف میزند و مهلت نمیدهد که
شما از خود با او سخن برانید

احتیاط نصفش گناه و نیمش ثواب است

الماں را جز در قعر زمین نمیتوان یافت و حقایق را جز در
اعماق فکر نمیتوان کشف کرد

از قلایب ال بد

- ۲ -

تیاتر فرانسه از قرون وسطی تا آخر قرن هفدهم
 تیاتر فرانسه ماتنده تیاتر یونان از مذهب تولید شده است در
 روزهای عید کشیشها در خلال موعظه‌ای خود نمايش مختصری میدادند
 که مطلب آن از عهد عتیق و عهد جدید و تاریخ حوا ریون گرفته
 شده بود محل نمايش کیسا بود و زبان بازیگران کشیشها که بدان
 تکوشه و گفته میشد زبان لان بود این تیاتر ابتدائی را درام ای تور ژیک
 یعنی درام مذهبی مینامیدند. قرون وسطی طی میشد مفہوم مادی تر
 میگردیدند تیاتر ایز از چنگال مذهب خلاصی می بافت یعنی مذهب از
 دست تیاتر وها میشد زیرا که از حاضر گردن انتیخاص بزرگ مذهب
 در صحنه تیاتر چه تبعجه حاصل میشد جز اینکه چند نفر بیسوارد و
 دهاتی بخندند و مسخره کنند آری کسی که میدید فلان شخص که
 همیشه باهم هستند بلباس حضرت مسیح در آمده است دیگر آن اعتقاد
 راسخ برآیش باقی نمی ماند. اول قدمی که برداشته شد از این مطالب
 قتب مقدسه آسمانی بود، نویسنده کان حکایتی معمولی میدا کرده و
 بصورت تیارش میگردند لیکن در این قسم تیاتر که آن را (معجز) مینامیدند بوئی از تیاتر قدیم شنیده میشد و آن ظهور یعنی از اول پایی
 مذهب بود در او اخیر نمايش این شخص مقدس توافقی نمیگرد مشکلات
 کار را با معجزی باهر حل کرده و تیاتر را مبینداشت و میرفت بازیگر
 این نمايشها منحصر بکشیش‌ها نبود هر کس لیاقتی داشت در این کار
 مقدس مستحب شر آت میگرد اهالی شهرها و قری با پکدیگر در نمايش
 رقابت میگردند و چندین هفته در نمايشکاه توافق نموده و از هر کاری دست میگشیدند

- قرن پانزدهم -

تیاتر و سینما با تیاتر پانزدهم، قرنی که در مملات سکونت و صلح حکمرانی بود قرنی که تیاتر را رونقی بکمال داد زبان لاتن در تیاتر منسوخ شد تیاترها بزمان فرانسه نوشته شدند آئتورها از اشخاص غیر مذهبی انتخاب شدند لباس‌ای فاخر و تجهیزات زیبادی که از صحبت تاریخی دور بودند بعرصه تیاتر آمده صحنه تیاتر بیچندین قسم تقسیم شد که در هر یک پنجاهی واقعه را در آن واحد نمایش می‌دادند بطوری که اگر کسی هجده داشت و می‌خواست آخر حکایت را بخوبی از قسمت اول چشم برداشته و متوجه قسمت دیگر می‌شد و آخر کار را نمی‌دید. تیاترهای جدی قرن ۱۵ را می‌ست (۱) مینامند در ابتدای قرن آئتورهای می‌ست در کابه نمایشها ساکت بودند و نمایش صورت یک پرده متاخر کی را می‌درفت نویسنده‌کان این تیاترهای که تابع هنر فلسفی خبودند بميل خود تیاتر را مفصل و مختصر می‌اختند کاهی عده اشعار یک تیاتر از بیست هزار هم تجاوز می‌کرد اکنون از صبح تا عصر شعر عیخواند و در آخر روز بقیه را بصبح بعد و عده داده بازی را ختم می‌کرد نمایش (سن مارتین) پنج هفته طول کشید. از نمایش می‌ست مردم زود خسته می‌شدند زیرا که استماع ۲۰۰۰۰ شعر بوزن هشت سیلاهی هر کس را خسته می‌سازد این بود که مردم از تیاتر جدی عطف نظر کرده و نمایش مضحک‌پنهانی تیاتر (کمیک) (۲) پرداختند تیاتر مضحک که در قرون وسطی در زمانی که مردم خلی مذهبی بودند رونقی نداشت در قرن ۱۵ ترقی تریاد کرد و با تیاتر مذهبی برابر شد تیاتر مضحک سه نوع بود:

(۱) Mistère

(۲) Comique

اخلاقی (۱) مسخره (۲) و ضحاکه (۳) مقصود از این انواع سه کانه تنبیه و تنبیه تماشاچیان و نمایش دادن حماقت مردم و گول خوری مردها از زنها بود و اغلب را بطور هیجراز و استهاره نمایش میدادند مثلاً خوبی بدی پرخوری تقوی بصورت اشخاص در صحنه تیاتر بازی میکردند در این قرن جمهوری بنام (کنفردر دولاباسون) (۴) امنیاز کابه نمایش‌های پاریس را گرفته و آسی را نمیگذاشتند علناً نمایش بدهد اشخاصی که مبل نمایش داشتند در حیاط مدرسه ها بطور خصوصی نمایش میدادند.

- قرن شانزدهم -

تجدد و سرمتشق گرفتن از یونان و رم در تیاتر نیز اثرات خود را ظاهر ساخت یکی از مواد انجمن بلیاد (۵) تطبیق تیاتر قرون وسطی با تیاتر یونان و رم بود اگرچه مطالب تیاتر کوچک و ساده شد و از دیگر طبیعت گردید ولی در عوض این ترقی مختصر شعرای قرن شانزدهم بقدری در تلفیق عبارات و ترتیب جملات بزرگ و تاریک بوشش نمودند که نهادها در نمایش کسی چیزی نمی‌فهمید بلکه در مطالعه نیز غالباً مطالب مبهم و ناقوهایی میماندند مهمترین تیاتر این قرن تیاتر (کله اوپاتر) (۶) ملکه قدیم صراحت آه (زدل) (۷) نوشته است و میتوان از اولین ترازدی فرانسه نامید اینکن برخلاف عقیده

(۱) Moralité

(۲) Sottie

(۳) Farce

(۴) Confreres de la Passion

(۵) Pléiade

(۶) Cléopâtre

(۷) Jodelle

قدم و اظهارات شاکردان (رنسار) (۱) که انجمن بلیاد را
 مؤسس و مروج ترازدی میگفتند انجمن مزبور به چوچه بازی تیاتر
 فرانسه نیست شاکردان رنسار و شعرای قرن شانزدهم شاعر بودند و چیز
 نویس ولی در تیاتر دستی نداشتند و نوشتیات خود را از فرازهای تاریخ
 و درهم پر میکردند بقسمی که در قرن ۱۶ که انقلاب ادبی فرانسه
 پیش آمد تیاتر رونقی نهافت و در آخر قرن ترازدی فرانسه به قسم
 قلید خنث و یقدیری بود از یونان و روم و سراسر از عبارات منشأه
 و استهارات شاعرانه انباشته بود .

تیاتر قرون وسطی باقی بود و در حال احتضار دست و با میزد در
 ۱۵۹۹ آه جمعیت (دنفر د لا باسیون) از نمایش دادن خسته و
 بیچاره شده بودند و نمایشگاه (۲) مخصوص خود را به جمیع بازیکر
 جدید اجاره دادند ، شخصی میباشد که میتوان آنرا مؤسس ترازدی
 فرانسه دانست این شخص (الکساندر هارדי) (۳) بود که با وجود کمی
 احاطه و بدی انشاء بقsmی در ترتیب یerde و صحنه تیاتر مهارت بخرج
 داد که در اوایل قرن ۱۷ تیاتر را کار باشرفی جلوه داده و دقت
 بزرگان مملکت و حمایت کار دینال ریشه برا جلب نمود .

قرن هفدهم

از عهد ارسکو قانونی برای تیاتر ماشه بود آه نویسنده کان قرون
 وسطی آن را بخوبی میشناختند ولی کار نمی بستند آن قانونی بود بنام
 (س وحدت) (۴) که نویسنده را مجبور میکرد بنظر درسه چیز مهم (وحدت
 مکان) وحدت زمان (وحدت کار) در اوایل قرن ۱۷ برای بذیرفتن

(۱) Ronsard

(۲) Hôtel de Bourgogne

(۳) Alexandre Hardy

(۴) Les trois Unités

با الفای این قانون جدالهای ادبی بسیارشد و در (۱۶۳۶) پذیرفته گردیده در زمان لوی ۱۳ مردم مایل به رمان بودند تیاتر نویسان هم تیاتر های خود را بر کردند از واقعیت رمانی و حادثات درهم دور از حقیقت، مثلاً آکنوری که از یک طرف صحنه تیاتر بطریقی میرفت همچو وانمود میگرد که در بیان و توهها را طی کرده و سالها براو آذته است. قانون فوق از این عیوب جلوگیری کرد اول تسویه بارعایت این قانون چیز نوشته وسیعی کرد مدت واقعه از ۲۴ ساعت تجاوز نکند (مره) (۱) بود لیکن تیاتر میباشی علاوه بر تسلسل و قابع تبیجه اخلاقی نیز داشته باشد برای انجام این مقصود (کرنی) (۲) ظهور ترد (پیر کرنی) ۱۶۰۶ - ۱۶۸۴ مؤسس ترازدی کلابست است بعقیده او اشخاص تیاتر باید دارای اخلاق باند و عادات عالیه باشند و برای بروز این خصال باید با وقایع طاقت فرسا مواجه شوند و اساس ترازدی بر تاریخ کذاشته ترد و عشق که ناشی از خطف قلب است در آن مدخلات نداشته باشد.

به لوانان تیاتر (کرنی) همه بر نفس خود قادرند هر کنز عشق یاهوای دیگر بر عزم آنان غالب نمیشود و به لوانان تیاتر او از هر تزاد واژهر قرن که باشند دارای یک نقطه مشترک اخلاقی هستند و آن قدرت نفس است، تیاتر (کرنی) بخوبی نشان میدهد که عزم انسانی چه درجه را میتواند نایل کردد، در این زمان مردم اشخاص فوق العاده را در تیاتر دوست داشتند و همه افتخارات راجع میشد بکرنی که بهتر از هر کس آنها را نشان میداد ولی از (۱۶۶۰) بعد مردم میل داشتند اشخاص تیاتر آنطوری که در طبیعت هستند جلوه کنند نه آن قسمی که

(۱) Mairet

(۲) Pierre Corneille

شاعر میخواهد و در طبیعت نیست. (راسین) (۱) این مقصود را انجام داد راسین (۱۶۹۹ - ۱۷۳۹) شاعر بزرگ قرن ۱۷ پس از تحقیقات مذهبی و تاریخی و تقریب با-وی چهاردهم و نهاده شن تیاتر های طبیعی عالی قدر از شاعری کناره کرفته و خود را یکباره وقف اعمال مذهبی نمود (راسین) در تیاتر های خود سعی میکند که داهای تماشا - چیزی را متاثر نماید بخلاف (کرنی) که کوشش میکرد آنها را متعجب سازد راسین بزم انسان معتقد نبود و آن را در مقابل قضای خدائی بچیزی نمی شمرد و تمام کوشش خود را دربروز احساسات رقيقة دل انسانی که پیشتر ترازدی را مطبوع میسازد بکار میرد. برای نوشن این تیاتر ها تاریخ لازم نبود راسین یک‌نفر تاریخی یا غیر تاریخی را ترکه واورا تغییراتی داده و در میدان وسیع قرون و اعصار نزدیک دور آورده بعیل خود نقاشی کرده بصیرت تیاتر می‌آورد دولی مارعابت طبیعت و حقبه بقت.

راسین عشق و حسد را خیلی مدخلت میداد زیرا که آنها باعث انفجار ماده تیاتر میشوند. تیاتر راسین تیاتر عشقها و هوسهای بزرگ است و تیاتر کرنی تیاتر عزمها و قدرتهای عالیه راسین و کرنی ترازدی کلاسیک را یالانرین مرتبه رسانیده و تمدی (۲) نیز از سعی و هر شر سرشار (مولیر) (۳) با آنها برابر گشت.

در قرن ۱۶ بتقلید اینالبائیها کمدی نیز تجدید شد اینکن نویسنده کان بقدرتی در عالم فروشی و اظهار اطلاع اصرار میکردند که کمدی هیچ قابل فهمیدن واستفاده نبود این در قرن ۱۷ است که (پدر کمدی) (۴) مولیر ظهر کرده و آن را از عبارات مبهم قرن کذشته خلاصی

(۱) J. Racine

(۲) Comédie

(۳) Molière (۱۶۲۲-۱۶۷۳)

(۴) Père de la Comédie

داده و دارای (بسی کوازوی) (۱) دقیقی ساخت . حالات صحرا آردي و معاشرت با مردمان طبقه پست دقایق بسیاری از اخلاق را باو آموخت آن هر یک بقسمی خاص در آمدهای او شرح داده شده است . بعضی ده مولیر در کمدی سه چیز را باید رعایت کرد : اول نمایش اخلاق معاصرین دوم - مشغول کردن حضار بواسطه پیش آمدهای مضحک . سوم تعلیمات اخلاقی . تمام طبقات اجتماعیه هدف مضحکه مولیر شده و حالات خود را در نمایشی او مشاهده میکردند .

بزر کترین هنر مولیر این است که بقدرتی در اخلاق و حالات روحیه تعمق آرده است « اشخاص تیاتر او نه تنها نمونه مردم قرن هفدهم هستند بلکه حالات و اخلاق آنها اکنون نیز در مردم مشاهده می شود و این بواسطه کثیرت دقت و اطلاع در حالات روحیه است که بتفصیل عموی اخلاق بشر رسیده و اشخاص تیاتر خود را سرمشقاً تمام اعصار و قرون کردانیده است . وجود مولیر بزر کترین افتخار قرن لوی چهاردهم است و بهترین نمونه هوش و دقت ملت فرانسه . مولیر خود نیز بشخصه جزء جمهیت و شخصوص خودش بازی میکرده وبالاخره در نمایش (هربض خیالی) (۲) بقدرت خوب بازی کرد آن در روی صحنه تیاتر فرنگی را بدروع کفت .

تیاتر فرانسه قرنهاي خمودت و وحشت قرون وسطی را طی کرده و در قرن شانزدهم کمی بایونان ورم آشنائی بافته در قرن ۱۷ با سعی و کوشش سه ناعر بزرگ کلاسیک : کرنی ، راسین ، مولیر با خرین درجه ترقی خود رسیده و بهمان حالات توقف کرده و ظهور شعرای رمانتیک (۳) را در قرن نوزدهم انتظار میگشید .

(رشید کرمانشاهی . عضو دانشکده)

(۱) Psychologie

(۲) Malade imaginaire

(۳) Romantiques

ما و نظر دیگران

- پارسیان - (*)

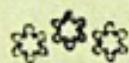
- ۱ -

در میان تمام مذاهب « غیر موحد » که هنوز معتقد نصف
یشنتر نوع بشر است، هبیج یک بقدر مذهب پارسی‌ها، آن‌طور
غایط « اتش پرست » نامیده می‌شوند، جالب توجه و احترام نیست.
مسلم است که جالب توجه شدن این مذهب بواسطه کثرت
عده بیروان ان - پارسیان - نیست زیرا که پارسیان در مقابل اقیانوس
بشریت بیش از قطره نیستند. در زمان ما عده تمام پارسی‌ها قریب بصد
هزار نفر یعنی تخمیناً در مقابل هر چهارده هزار نفر ساکنین کره
زمین بیش از بیکنفر پارسی وجود نیست. با وجود اینکه از حیث تعداد
این عده قابل اعتنا نیست ولی از حیث تأثیر پارسی‌ها نمونه کوچک
بکی از مقندر ترین و نجیب ترین ملل دنیا قدمیم - ایرانیان هستند -
نه آگرچه هنوز هم از میان نرفته‌اند و حتی یکی از ممالک مهم مشرق
حاله را تشکیل میدهند ولی در تحت این غله اجنبی، تغییر اجباری
مذهب و اختلاط خون بکلی تغییر ماهیت داده‌اند. مذهبی را که
پیارسان مطرود از وطن - اخلاف ایرانیان قدمیم - با باکی نژاد و
مرسومات سابق خود با نهایت تعصب و کوشش قابحال محفوظ داشته
اند، مذهب قدیم ایران است که اسم پیغمبر و مؤسس آن، اسپیتا‌امازا -

(*) گنابی را که من برای خوانندگان « داشکده » ترجمه می‌کنم تاریخ عد و ایران است
که هادام را که فرن روم، عدو انجمن آسیائی بريطانی‌کبیر، عدو انجمن مستشرقین امریکائی،
عضو انجمن بزاد شناسی پارسی، نوشت و در اوائل ماه حاضر - یعنی - بطبع رسیده است.
س - م - خراسانی

را توشترا - را بطور بهم ولی ما نهایت احترام نویسنده کان یونان و روم ذکر می نمایند .

باستثناء سه مذهب بزرگ سپتیک - یهودی ، عربی ، اسلام معمولا سائر مذاهبرا « بت پرستی » و پیروانشان را مشرك میخوانند دو صورتیکه محل تردید است که این تعریف تاچه اندازه مصدق واقعی دارد . منلا برای مذهب پارسیان این تصور و عقیده کاملا غلط است زیرا که آنان موحدین متعصب جدی بوده نهایت نفرت را نسبت بتمدد خدایان ابراز مینمایند . ابا با این معتقدات مذهبی آنان را نباید موحد خواند ؟ - جواب این سؤال را مختصر مطلاعه در معتقدات دینی و عادات انها خواهد داد .



در ۶۴۲ میلادی ، اغراپ که خود را بر کزبدکان ترویج مذهب حق میدانستند ، در زمان طغیان تعصّب و مسنتی جنگ جوئی خود ، در نزدیکی نهادند . یازده فرسخی اکباتان قدیم ، فتحی کردند که بواسطه آن ملت محترم و فاتح ایران ، که در ظرف چهارصد سال در تحت اداره دودمان سلطنتی خود ، ساسانیان ، با نهایت افتخار طریق زندگانی ییموده بود مبدل ییث جمعیت بد بخت ازادی ازدست داده و در تضییقات واقع شده کردید .

یزد گرد سوم ، آخرین پادشاه ساسانیان ، در موقع فراو . خاندانه کشته و غارت شد .

از طرف ایرانیان برای تلافی شکست هزبور که مختتم مبارزه دلیرانه هشت ساله بود ، اقدامی بعمل نیامد ، قوای روحانی ملی درهم شکسته شده و ازین رفتہ بود .

فاتحین ، که عات واقعی جنگجوئی و فاتحیت آنان تعصّب

مذهبی بود ، مخالفت با مذهب ایرانیان را اولین وجهه همت خودقرار دادند و نخستین قربانیهای تعقیب و سخت گیری ، قهر را رو حابون ایرانی شدند . معابد خراب و مورد بی احترامی های آونا آون ، آن دنب مقدسه معدوم ، بیرون مذهب قدیم ملی بدروجۀ در آزار و مضيقه و تحت تهمیلات آونا آون بودند که تحمل زندکانی مشکل بلکه میمال شده بود . اهالی بومی ایران را ، قطع نظر از تهمیل عوارض و خراجهای غیر مقدور ، از تمام مشاغل عمومی و مداخله در زندکانی مملکتی محروم و منوع داشته بالاخره حمایت قانون را تقریبا شامل حال آنها نمیدا نستند . در هر صورت ، در موا قی که طرف زر دشتی ایرانی ، مسلمان بود ، مساما زر دشتی محاکوم میشد و احقاق حق او بعمل نمیامد . خلاصه ، شرافت و حیثیت ، دارائی و حتی جان ایرانیان بسته باراده و تفتن اعراب جسور و خرس بود که مذهبی و نزادا نسبت با ایرانیان اجنبی بودند .

برای فرار از تمام این تهمه ها یک راه نیجات ییش نبود : ترک معتقدات و دین و آنین خود و قبول مذهب اجنبیان فاتح . بهمن یک اقدام اگر هم مغلوبین بافاتحین دارای حقوق مساوی نمیشدند ، در هر حال از حالات برد آنی خارج شده تحت حمایت قانون قرار میگرفتند . در این صورت آیا جای تهیج خواهد بود ، اگر برگشتن از مذهب اصلی یکی از وقایع عادی بشود ؟ ولی تغییر اجباری مذهب هیچ وقت صحیعی نبود . مساما طبقه اول مسلمانان ایرانی فقط برای محفوظ ماندن خود ظاهرا بیرونی از مذهب جدید مینمودند . فقط بمرور ایام اخلاف آنها بمعبد جدید مانوس شده بر سیل عادت آنرا مذهب واقعی خود دانستند ، بطوريه حاله ایرانیان از بیرونیان صحیعی وجودی یغمبر عربی ص

محسوب میشوند .

بنا بر آنچه گفته شد، قبول مذهب اسلام واقعه عمومی عادی برای اهالی ایران گردید بطوریکه در تئتر ازدواست سال مذهب جدید دو تهمام مملکت حکم فرما و منقر شد. با وجود این بکعدد تحمل تمام شدائد مشقات را برخیات بمذهب خود ترجیح میدادند. ولی نظر بائمه زندگانی غیر قابل تحمل میشد، اکنونیت این مردمان غیرت مند، تضمیم الام آوری اتخاذ کردند که خود را طوعاً ازوطن تبعید نمایند و ملجانی در غربت برای خود تحصیل کنند که بازها بنظر میهجانان بی آزار نگاه نشوند و آنها بتوانند آزادانه و بدون تحمل تضییقات و مشقات مذهب خود را محفوظ بدارند. فقط بک عدد که شیجاعت پاره کردن تمام رشته های اتصال قدیم خود را نداشتند و حاضر نشدند چشم بسته و ندانسته بطرف آنیه غیر معلومی بروند، مانند ورزشکار این عدد حقیقتاً گریه آور است. مطابق شرحی که فرمیجی کاراکا - بتی از نویسنده کان عالم پارسی - مینویسد « در قرن دهم مسیحی فقط دردو ولات ه فارس و گرمان، میشود باقی مانده پیروان مذهب زردشت را هنوز بیندا کرد و برای آنکه خوانده درجه سرعت انحراف و فنای آنها بداند باید مسبوق بشود که در ظرف صد و پنجاه سال اخیر عدد پارسیان، که تقریباً یکصد هزار نفر بوده است، بهفت یا هشت هزار نفر تنزل نموده است. »

روزکار آنها بنه ترک وطن کردند، بهتر بود. در ظرف چند سال در حالت سیر و حرکت بوده بهر جایی که میرسیدند مختصر توقفی مینمودند ولی هنوز مصمم بتوقف قطعی در بیک نقطه معینی نشده بودند تا آنکه بساحل غربی هند، بشبه جزیره آجرات رسیدند، امیر آنجا هندو - بطور مهربانی تازه واردین را پذیرفته با شرائط سهلی اجازه داد که آنها در خاک او متوقف شوند: ترک سلاح، توضیح مذهب خود.

یاد آرفتن زبان بومی و اطاعت از بعضی عادات محلی .
از این زمان تازه واردین - که اهالی آن را پارسی میخوانند -
دوره سعادت و آسایش خودرا شروع نمودند . بواسطه نداشتن اسلحه
و عدم احتیاج باستعمال آن ، پارسی ها خیلی صاح جو ، زحمت کش و
کار دوست شدند و تابحال هم این صفات را محفوظ داشته اند . فلاحت
و تجارت مشاغل محبوب آنها شده چون کسی از آنها جلو آبری نمیگرد ،
تا پنجاهم (قسمت شمال غربی هند) توسعه یافتد .

مقارن ۱۳۰۰ میلادی باز بدینشی بال خودرا روی سر آنها کشترده .
حمله مسلمانان به منجر باشغال تجارت شد ، یعنی دیگر آنها را
بی لانه و کاشانه و آواره کرد . ولی ایندفعه آوارگی آنها زیاد ممتد
نشده راه دوری نیمودند : در درون پرند دریائی - ناوسری ، سورات -
آنها با اروپایان مصادف شده و روابط تجاری ذینفعی برای طرفین
ایجاد گردید . این روابط تجاری آنها را زیاد تر بطرف جنوب
کشانده بمرکز تجارتی سواحل غربی هند - بمبئی - رسانده و در
۱۶۵۰ در موقعیه پرتغال بمبئی را بعنوان جمهیر شاهزاده خانم پرتغالی
زن شارل دوم پادشاه انگلیس ، به بریتانیای کبیر واگذار کرد ،
ما پارسی ها را در بمبئی میبایم و تابحال هم اکر چه عده زیادی از
آنها در سائر شهرهای هندوستان سکونت دارند ولی مرآزو اقامت پارسیان
بمبئی محسوب می شود . عده پارسی های هندوستان در اوآخر ماهه
نوزدهم بالغ بر نود هزار نفر بود .

در اروپا همینه میدانستند که پارسی ها - یا آبرها ، بطوری که
مسلمانان برای تحقیر آنها را می نامند - خیلی علاقه مند به مذهب خود
هستند و اولین علامت محبز مذهب مذکور احترام آتش است و در

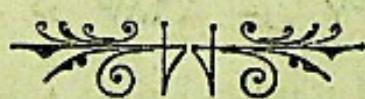
معابد یارسی آتش های مقدس همچشم مشتمل است و حتی در موقع تغییر مکان آتشها را هم با خود میبرند. طبعاً این اطلاع موجب تصور شد که آتش معبد آنهاست و بدین جهت «آتش پرست» خوانده شدند، البته خواص این عقیده را نداشته می دانستند که یارسی ها آتش را بعنوان مظہر پاک و کامل خدا دوست میدارند و محترم می شمارند. نویسنده مذکور فرمیجی کار! کا، برای تبرئه برادران خود از آتش پرستی، بیان اسقف کاتولیک بعضی، مورن، را بطرزم مناسبی بیان می نماید، مشارالله می کوید: «شعله با کی که به بیچ چیز آلوده نشده است، در طبیعت بهترین مظہر انکسی است که خود روشنایی جاوید است، همچنین علمای اروپائی می دانستند که یارسی ها بارواح - ملانکه متعدده ... که از طرف خانق مامور حراست و حفاظت خاق هستند و بشش موجود فوق ارواح مزبوره که در خلق خود خالی از جنبه ربانی نیستند و بالاخره به موجودیت و نفوذ ارواح مقدسه بشری معتقد می باشند و همان طور که مابانمه و بیشوايان خود متوسل می شوند و ملانکه را محترم می شماریم، انها نیز در ادعیه خود ارواح مزبوره را مخاطب و واسطه خود قرار میدهند. بالاخره می دانستند که یارسی ها مفاخره می نمایند که با مراقبت کامل و بدون انحراف قولان زردشت را بهمان ترتیبی که از اسلام آنها - از ایرانیان زمان ساسانیان که آنها نیز بنوبه خود او زمان خیلی قدیمی آنرا دریافتند - قبل از هجوم سلامانان بازها رسیده است، و محفوظ داشته اند اَنْرِ جه نویسنده کان یونان و روم در باب معتقدات ایرانیان معاصر خود بطور مفصل ساختی نرانده اند ولی آنچه که بطور مجمل از آنها چافده است با اطلاعاتیه در باب یارسی های حاليه داریم، مطابقت کامل می نماید. نویسنده کان مزبور اسم زردشت را بطور مبهم و با محظوظ

اختلافاتی میبرند ولی تمام آنها با مراعات نهایت احترام، اورا وجود مقدس و پر اسراری معرفی میکنند.

بنا بر آنچه آفته شد. در نظر علماء مسلم بود که پارسی های محققان کتب مقدسی دارند که در آن ها اصول یکی از جالب دقت ترین مذاهب گذشته تشریح می شود و خبای خالق است که برای کشف حقایق تاریخی با کتب مزبوره آشنائی حاصل گردد.

چقدر مسرت بخشن بود، و قنی که در اوائل ماهه هیجرهم یک نفر سباح از کلبسی موسوم به جرج بورشیه اتفاقا در بندر سورات از روحانیون پارسی نسخه آرمان بهائی تحصیل گرد، این نسخه محتوی ادعه و سرودهایی بود که در موافع عبادات پارسی خوانده میشود. بورشیه مجتمعه وعده مزبور را بگنابخته دارالفنون اکسپریس تقدیم کرد. متدرجا نسخ دیگر نیز بر این نسخه اضافه شد، بطوریکه در اواسط قرن هیجرهم دارالفنون معروف دارای مجتمعه کاملی بود. فقط اشکال در یک چیز بود: کسی نبود که این خطوط را بتواند بخواند و بمنظار نمایند که در آنها نیز یک همچو شخصی بیدا شود.

باتی دارد



بزرگان

بوالو د پرئو

شاعر قرن هفدهم

نیکلا بوالو Nicolas Boileau Despréaux

(بمناسبت اسم قطمه زمینی آن متعلق بوى بوده است) در اول نوامبر ۱۶۳۶ در پاریس متولد شده پدرش يكی از مستخدمین دوايز دولتی بود و میخواست وی را بهمان شغل باز دارد در ۱۶۵۷ او را برای دخوا در حرفه کششی به تحصیل حکمت الهی گماشت و سپس با موحقن علم حقوق پوچد از خود در ۱۶۵۶ بمقام وکالت مرافقه رسید و لی این حرفه را قبول نکرد تا اینکه پدرش یکه‌ال پس از آن در گذشت و بوالو در ۱۶۶۰ شروع به نوشن اولین مطابیات خود کرده دپرئو تخلص نمود و با نویسنده کان مشهور عصر خویش :

فورتیر راسبن Racine لافوتن La Fontaine مولیر Moliere و شابل Chapelle آمیزش یافته و روز کار میگذراند تا اینکه دوک دوویون Duc de Vivonne در ۱۶۷۳ وی را ببار لوى چهاردهم برده و دو هزار لبره مستمری برای او گرفت و در ۱۶۷۷ بار این به شغل مورخی در بار برگزیده گشته و در ۱۶۸۴ بسن ۴۷ سالگی داخل در آکادمی فرانسه گشت. در ۱۶۸۷ خانه در اتویل Auteuil (یکی از بیلاقات حوالی پاریس) خریده و از آن پس در آنجا متنزه بود. بوالو هم مثل راسبن در آخر عمر وارد بی لطفی پادشاه واقع گشت زیرا که

به ززویت‌ها (دسته از آشیش‌ها) در نکارشات خود حمله نموده وابشان -- در ۱۷۱۰ در موقعیت میخواست بعضی از آثار تازه خود را بطبع برساند و در آن از ززویتها بدگفته بود -- خاطر باد شاه را هنگیر ساختند بطوردیگه وی امر کرد که کتاب تازه بوالو بطبع نرسد مگر آنکه قطعات مزوره را از آن بیرون آورد ولی بوالو به برداشتن آن قسمت‌ها راضی نشد و اصلاح کتاب خود را منتشر نساخت و با کتاب فروشی قرار گذاشت که بس از مرگش آن کتاب به مرض فروش گذاشده شود . مدت زمانی پیش بمرضی مبتلا شده و صدایش از بن عرض گرفته بود و در آخر عمر خوبش کرده و تقریباً کورهم بود . یلدتر از همه آنکه بوالو مرک تمام نویسنده کان بزرگ عصر خوبش را که با آنها هراوده و دوستی داشت بچشم خود دیده و بس از همه رحلت کرد و این بزرگترین مصیبت زندگانی آرام این نویسنده نامی بود . تا اینکه از خانه که در اتوبول داشت بیرون آمده در منزل آشیشی در ۱۳ آوریل ۱۷۱۱ در گذشت .

از همه نویسنده کان قرن معروف لوی چهاردهم تنها کسی که اخلاقی شایسته بیک نگارنده معروف داشته بوالو بوده است و او یکانه شخصی است که هر چه مینوشه خود قبل از هر کسی موقع اجری میگذارده و هر خصلت جدیگر در دیگران میدیده و به تقدیم میاورده است؛ از خود قبل از همه کس دور میکرده . بوالو در تمام عمر خود مثل تمام نوشه جات خوبش یک مرد اخلاقی بزرگ بوده چنانکه بقی ازو کلای مرافقه آن زمان که فوق العاده دچار فلاکت گشت خواست کتابخانه خود را بفروش بوالو

آنرا بقیمت آنرا خریده و بخودش و آنرا نموده و همچنین وقتی که پادشاه مستمری برنیل Corneille را قطع کرد، بوالو وظيفة خود را بهم قلم معروف خویش و آنرا کشید. واو تها کسی است که برای حسن اخلاق، نه مثل دیکران، از راه تعاق، توجه لوی چهاردهم را بخود جلب نموده. آنرا بوالو، علاوه بر منشات او که عبارت از مراسلانی است که به رنسین و بروست Brossette نوشته، شامل چهار کتاب معروف میباشد: مطابیات و هجوبات Satires که قسمت عمده شهرت وی را باعث شده، مداعع Epitres صفت شعری Art poétique که بعنوان کتاب شعرای قرن هفدهم و آنالیست‌ها بوده، وبالاخره کتاب او ترن Lutrin آن شامل شش قسمت Chants میباشد. بوالو مثل شعرای زمان خود از روی طبع سخن نهی گفت بلکه فقط از روی مهارت استادی و چنان‌که اشعار او ثابت میکنند بزحمت و پس از درنک بسیار مقصود خود را در تنکنای وزن و قافیه شعر ادامگرده ولی با وجود این اشعار وی از ملاححت وزوایی خارج نشده و چنان‌که باید سپس و فصلی است. در کتاب صفت شعری بوالو قواعدی ذکر کرده که مبنی وان گفت اگر آن اصول در میان نبود هزاران شاعر قرن‌های بعد بوجود نمی‌آمدند چنان‌که آوینند: بوالو اصول تهر فرانسه را که تا آن زمان حزو مختصات طبائع و از اسرار مردمانی مخصوص بوده نقد بازاری و سرمایه سهل الوصول عمومی قرار داد. در طابیه و هجوب، درین آنکه از شخصیات و غرض رانی احتراز نموده. با چنان استادی مقصود را ادا کرده است که در همان زمان بسیاری از هر دم بواسطه شباهت اخلاقی همایات و اعتراضات وی-

دا بخود استاد داده و هنوز هم جمهوری بی شمار ته سخنان وی را می خواهد که این میکند غرض بوالو همان اشخاصی است که شناخته و دیده اند. در شعر اوالو هر کس قسمتی از اخلاق زشت خود را می بیند که بایک زبردستی، مثل آنچه نویسنده سه قرن پیش خوانده امروز را قبل شناخته است. مجسم شده و بایک روشنی ووضوح شدفت نمایان است.

پیغام

در همین شماره در ذیل قسمت اقتراح قطعه از بوالو به شر و نظم ترجمه شده و خواندن کان خود را وعده مبدهیم که در شماره های آتیه ایشان را از شناسانی با شاهکار های ادبی این شاعر معروف قرن هفدهم مسرور نمائیم.

سعید نقیسی

— بزرگان ما —

شاید برخی از قارئین گرامی این مجله را خود بیندیشند که؛ چرا دانشکده بزرگان ادبی مغرب را در معرفی جلو انداخته و بزرگان مشرق - بزرگان خود ما - را نام نمی برد؟

آری بزرگان ما. از هر حیث در ترد ما عزیز ترند. ولی شناسانی شعر و ادبی سایرین نیز برای ما بهممان اندازه عزیز خواهد بود. ما بزرگان خودمان را می شناسیم، بگذار سایرین را هم بشناسیم - همان طور که اروپائیان بزرگان مارا شناخته اند.

— دانشکده —

ادبیات

صنعت شعری هراس (۲)

اَنْ قَلَّتْ اَنْ وَيَرَى رَبُّ الْجَمَاعَةِ
كَرْدَنْ اَسْبَعَ ، سَرَ اَنْسَانِي رَا جَائِي دَهْدَه ، اَعْصَانِي حِبَّوْانَاتِ مِخْتَلِفَه رَا اَزْبَرَو
بَالِ رِنْكَارَنْ بَوَى بِوْشَانَد وَ بِيَكْرَزَنِي رَا كَه در زِيَادَهِ شَهْرَه روز کَار است
بَاسِرِينَ كَرْگَي تَوَام سَازَد ، هَرْچَنَد كَه شَما با آن صَنْعَتْ كَر دَوْسَت بِيَدانَه
بِيَاشِيد آيَا مِيَتوَانَيد اَزْخَنَه خَود دَارِي كَيَنَد ؟

این پرده نقاشی شبیه به کتابی خواهد بود که دماغ بیماری آرا
بنویسد والبته دست و پانی که چون در پرده استاد بی مهارت ترسیم شده
متاسب با جوهره زیبا ویکر خوش آن نخواهد داشت . همینه گفت اند
که صورت‌تر و شاعر حق دارند هرچه در فکر خود می‌باشد در خارج
بر روی صفحه آورند . آری ، ماهم این آزادی را باشان می‌دهیم
ولی نه برای آنها ستم و داد - رحم و جور را در بکجا به پهلوی هم
پنشانند ، نه برای آنکه برند را پرورانده از ده او توسفند را زانیده بشنیت بخواهند .

(۱) هراس Horas (کوینتوس هراسیوس فلاکوس Quintus Horatius Flaccus) شاعر
معروف رومی در شهر ونوزیم Venusium ۸ دسامبر سال ۶۰ قبل از میلاد متولد شده و ۴۷ نوامبر
سال ۸ قبل از میلاد درگذشت است . هراس پسر یک غلام آزاد شده بوده تحصیلات خود را در رم شروع
کرده و برای آموختن فلسقه به آن دفت . در آنجا مارکوس بروتوس Marcus Brutus وی را
بخدمت خود اجر نموده و رتبه قضاوت عکری را بیو بخشید و هراس به راهی او سفرها در آسیا
و مقدونیه نمود تا اینکه هاوس از جنک فی لیپ Philippes از خدمت نظامی کناره گشت برم رفت
و در آنجا به مصاحبت شعرای چند از قبیل ویژیل Virgile واریوس Varius و من Mécène و وزکار
میکندراند . سبکهای مختلف اشعار دلکش او با خجالات حکیمانه اپیکور Epicure در همه جا آمیخته
است و خوانندگان خود را همیشه یک نشاطی که لازمه دهوت به خوش‌گذرانی ولاقیدی است می‌بخشد
از تمام شعرای یکانه - هراس تنها کسی است که با عمر خیام شاعر معروف ما - شاہت تامی از جیش
اخلاق و افکار داشته - هراس از تمام شعرای رومی در مغرب زمین پیشتر معروف شده از قرون وسطی
تا بحال چندین هزار بار اشعار او را بزبانهای مختلفه اروپائی ترجمه نموده و بطبع دسانده اند - ترجمه
افکار هراس و تقلید از تکارشات آن بسیاری از شعرای بزرگ اروپا را مشغول داشته است و ساله صنعت شعری
هراس منظومه مفصلی است که برای بیزن Pison که در سنه ۷۱۸ رومی یکی از فسولهای رم بوده است
ساخته و یکی از شاهکارهای این شاعر معروف قرن اول قبل از میلاد بشمار می‌رود .

می یشم در نوشنده آن انتظار داریم چون ظاهر زیبای خود فریبنده باشد و
حالا بر دیگرانی وصله های چرکن میدوزند و در جانی که مناسبت ندارد
نه لای در عبده جویبارهای دلکش بنظر میاورند در صورتیه هر گز جای
منظار دلربا در عبادتگاه نیست . تو خوب میتوانی هرجیز را شیوه اصلی
آن رسم کنی ولی اگر کسی در مقابل بهائی تران از تو خواهد که
سر و بلند بالای رعنایی در میان کشتنی که دستخوش طوفان است و در
میان امواج لفزنده دریا سر تردان می باشد جای دهی ، این دلیل نمی
شود آن دینه ای ترا آفرین کنند . تو بیک چرخ بزرگی رسم کرده
که طبیعت میباشد چون کوه آتش فشان از دهانه آن سبلی پیرون آید
پس چه شد آن از درونش معلوم بیشتر جاری نیست ؟
باید که یکرفتگی و تناوب در تهم نگارشات هما پدیدار باشد .
هزاران نگارنده از نظاره یک طبیعت ظاهری در اشتباه افتاده اند
چون باید با اختصار بدشمش نمیتوانم مثالهای بسیار برای شما ابراد کنم .
میدانید آن نگارشات من دلکش تر ازین است وای چون نظر من
بسیار بلند بود ناگزیر کلمات خویش را بریده اظهار میکنم : پرندگان
از طوفان هراس دارد مجبور است بنزدیگی زهین برواز کند .
آن کسیه میخواهد نکاشته خود را رنگ های مختلف به بخشید
مجبور است آن حیزهای شیفت از خامه خود جاری کرده . نه لای گراز
واب در دریا بشنا در آورد و نهندوا دو یشه به جولان وادارد .
غالبا شخصی برای جذر کردن از یک خطای به خطای
بزرگتر داخل میشود .

صورتی که از زیبائی جلب توجه کند باید با ناخن های لطیف
و موهای قابدار همراه باشد ولی اگر بیک کارگر نا آزموده آنرا در
منک با مفرق نقش کند جنان خواهد شد که هیچ کس امیخواهد

پدان شیوه تردد چه : زشت است شخصی مو های مشکن در خشان و
چشم ان سیاه در خشننده بایلک بینی آه شرمساری قیافه وی را فراهم کند
دلشته باشد !

کسانی که شوق بسیار در نهر گفتن دارید ، مضمون خود را
بر ورق توانایی خویش انتخاب کنید چه : انتظام و وضوح نزد کسانی
که مضمون ایشان فراخور طبعشان باشد هر آن زاییدا نخواهد بود .

قطعه شعری که انتظار دارید شهرت نموده و خوش آمد هر ده مرد
جلب کند باید هر چیز را در آن بجای خود بگویند . آنچه آه
نخست باید گفته شود اول بتوانید و آنچه که درجای دیگر ش باشد
گفت در همانجا بیاورید . آنچه مناسب است اختبار کنید و هر چه
یهوده است ترک نهایید .

اگر بتوانید بوسیله بلک ترکیب دلچسبی کامات متدا ول را
جامه نو بپوشانید و به شکلی تازه در آورید و دراستعمال لغات ، زیاد
روی وی سبقه آئی بخرج ندهید همه آس شمارا آفرین خواهد کرد .
برای بیان افکار تازه و خیالات ناشناس استگر به کامات جدید
محاج شدید با چنان احتیاطی بایست آنها را استعمال کرد که
خیچ نکارنده بیش از همان توانسته باشد چنان از عهده برآمد !
اصطلاحات تازه که از زبان بیکاره اخذ میکنید و معنی خود را
نهی رساند حتما روزی واگذشتند خواهد شد . اگر من هم
بتوانم بکست که مرامنع کند - مثل نکارنده های بونانی آه زبان مادری
خود را توشه میدادند - الفظ جدید اختراع ندیم ؟ همیشه مجاز بوده
و هنوز هم اذن میدهند که در موقع ضرورت چند کامه جدید اختراع
گذنید که روزی عاقبت احتیاج خود آنرا استعمال خواهد کرد .

سالی بیک بار بر آهای درختان خشک میشوند و سال دیگر بر کهای
تازه روئیده باز از درخت جدا میگردند . کامات هم همین سرنوشت را

دارند . همیشه کلامانی که از جوانی در طراوت اند جانشین لغات نهانه بز مرده میشوند . ما و نکارشات ما دستیخوش مرک و فنا ظیم آری ، هرچه نتیجه فکر انسانی است از پس بیری نابود خواهاد گشت و فقط جوانی جاویدان با کلمات ما باقی ، خواهد ماند بسیار از کلامانی آن متروک کشته اند روزی زندگی را از سر خواهند کرفت ، خودش بزودی - خواه خبای دیز .. ولی هروقت آن احتیاج و استعمال کاملاً کاملاً بخود بطلبند ، آن دوباره جان خواهد کرفت و فقط همان احتیاج و استعمال است که فاعده و فائون هر زبان بشمار میرود : اگر توانیم همان شکلی را که اشیاء خوددارند به آنها پنهانیم پس باید تمام شاعری را از خود دور سازیم . بجزی اینکه از یک شرمساری جاعلانه خود را حفظ کنیم چرا باید نادانی را به دادانی فرجیح داد ؟

هر نگاشته باید انسانی مناسب به سبک خود داشته باشد . قطعه شعری که خواننده را محظوظ و مجدوب نگذارد چندان سران بهای فیضت . انسان چنان است که اگر به بینندگی سریعه میکند و آه میکشد یا خنده میکند وی فیز سریعه و آه یا خنده را تقلید می نماید .

آهنگ غمگین باید با سیمای اندوهنا کی همراه باشد و بیان نهادید آور باید با رخساره خشمگین همراهی کند دبوانه باید سختانی خنده آور بکوید ولی یک قبافه جدی را کلامانی صحیح در خور است .

در موقع موضعه اگر بخواهد که خواننده کان خود را بخندا نماید کوشش کنید آنرا زبان اشخاص جدی کلامانی شوخ بیرون نماید .

شعر بالآخره به نقاشی شبیه است . بعضی از آنها فقط یک حلقه خوش آیند است و برخی را اگر صد بار به بینندگان مواره میخواهند دیدن آنرا تجمیع کنند .

برای خوب چیز نوشتن قبل از همه چیز سلیقه لازم است
چه فقط هما غهای عاقل میتوانند کلمات را بخوبی در شعر
اداره کنند.

برای اینکه نویسنده از زبان هر کسی خوب حرف بزند و بجور
است هر طبقه را بخوبی بشناسد.

منظومه جذب کننده که بدون مهارت شاعری آنرا سروده
باشد بیشتر از قطعه شعری که بسیار موزون و با هر قاعدة شعری مطابق
ولی از معنی عاری است، جلب دقت میکند.

مقصود از شعر چیزی است که خرمی خاطر یا دانایی را با عنجه
شود یا بهتر اینکه در ضمن آموختن خاطر را شادمان کنند.
پندها و اندرزهای شما باید آوتاه، واضح و آسان باشند.
تا اینکه فوراً درخواسته اثر کنند و دانما در دماغ جای بگیر باشند.
افسانه ها برای اینکه خوشه، آیندو دلچسب گردند با یده
 شبیه به حقیقت باهند.

غالباً مطرح شده است که آیا طبیعت، یا مهارت شاعر است که
شعر را دلکش می‌سازد. ولی بمقیده من طبع بی مهارت و مهارت
بی طبع همچویک شاعر را بلند مرتبه نمیدارد. هردو همازوم یکدیگر و
 فقط در ترکیب این دو است که شاعر میتواند غره بشود.

ترجمه سعید نقیبی

ادیات روسی

— سرو و ل بالشوبیک —

ما شعله حريق عالم هستیم
 ما تیشه هستیم که زنجیر پای بندگان را میشکند ،
 العاد بیرق سرخ ما است ، و سرود مقدس ما -
 جنک بر ضد سباعیکه از زوزه ، صد ایشان گرفته ،
 و تمام نتیجه زحمات ما را میخوردند !
 برای آخرین جنک مهیب ؟
 ما صفوف زنجیر خود را متحد میازیم .
 هر که نجیب و شجاع است اهلله بردارد !
 معبدیت جهانخواران را مقهور سازد !
 هارا یامرک منظار است یا فتح !
 پیش رو ، پیش رو ، پیش رو !
 هلاکت ملیونها برادران ما ،
 گریه مادران محروم از حقوق ،
 نالة فقرای عاجز :

بما نشان میدهند که جlad کجا مخفی شده !
 بگذار آنهاییکه در پار کیها مخفی شده اند ،

و آنانکه مخدومشان گاو طلاهی بود؛
بدانند که برای صاحب مشت و صاحب بانث و صاحب مسند،
ساعت انتقام سخت رسیده!

هر که نجیب و شجاع است اسلحه بردارد!
معبودیت جهانخواران را مقهور سازد!
هارا یاهرک منتظر است یافتح!
پیش رو، پیش رو، پیش رو!

✿✿✿

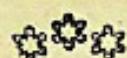
بتمام زود مندان آزادی ملت.
بتمام آنها نیکه بتوسط رنج دست ما تغذیه میشدند.
بتمام آنها نیکه کارخانه و کلیسیا، بر ایشان راه دخل
بزرگی بود!

بتمام آنها نیکه برای خاطر منافع سارقانه اشان خون ما
میریخته و میریزد؛

ای مقتولین و پوسیدگان میدانهای جنگ:

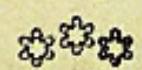
صورت حساب تادیه نشده را جلو قمامشان خواهیم برداشت!

هر که نجیب و شجاع است اسلحه بردارد ...
معبودیت جهانخواران را مقهور سازد!
هارا یاهرک منتظر است یافتح!
پیش رو، پیش رو، پیش رو!



هنوز سیاچ منفور بما تهدید میکند !
 لیکن ساعت اخیر آنها رسیده :
 نسبت بدیشان که بما رحم نمیکردند ؟
 ماهم در جنگ ییرحم خواهیم بود !
 پس جنگکیان رحم نباید بشناسید ،
 تادشمن مارا نتواند بفریبد !
 و در دوی خرابه های عمارات کهنه ،
 ماقصر خودرا بالا خواهیم برد !

هر که نجیب و شجاع است اسمحه بردارد ...
 معبودیت جهانخوران را مقهور سازد !
 مارا یامرک منتظر است یافتح !
 پیش رو ، پیش رو ، پیش رو !



هیچ خدمتی در عالم ، برای دسته ای پنه دار مهیب نیست !
 اما هیچ شکمی هم دیگر ، از عرق ملت باد نخواهد کرد !
 هر که پول جمع میکند زحمت یهوده میکشد ،
 نیست باد هم تمول هم فقر ؟ . . .

در ائتلاف فقراًی رنجیر ؟

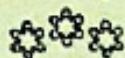
دیگر کسی دارای قصرها نخواهد بود !

هر که نجیب و شجاع است اسلحه بردارد

معبودیت جهانخواران را مقهور سازد !

مارا یامرک منتظر است یافتح !

پیش رو ، پیش رو ! پیش رو !



هرچه دیگران دارند بنا متعاق خواهد بود !

و هرچه هم ما داریم بدیگران خواهیم داد :

خانه‌ای علیحده را ما برمی افکنیم !

ویک خانه عمومی تاسیس می‌کنیم !

و شما صاحبان رژیم تازه را :

مابچه های فقر تبریک می‌کوئیم !

در حالتی که برای آخرین جنگ مهیب ،

صفوف خودمان را معتقد میدسازیم !

هر که نجیب و شجاع است اسلحه بردارد !

معبودیت جهانخواران را مقهور سازد !

مارا یامرک منتظر است یافتح !

پیش رو - پیش رو - پیش رو !

— سهر باز مقنول —

از اشعار زیدل شاعر آله‌انی

در دوی میدان — غریب و دور از وطن — بی یار و غم‌خوار
سر باز کشته بزمین افتاده . آری آتش سر بازی است که از خاطرها
فراموش نده — از قلوب می‌حو تردیده است . کوئی ابدا وجودی نداشته
که از او ازی در دلها بماند . آخ ! چقدر هم شجاعانه جنک تردد
چطور هم متھورانه در راه وطن جانبازی کرده است .

ترز الهای بسیار — سوار براسبهای قوی — باصلیب های
افتخار — بانشانهای سربالندی از پهلوی او عبور می‌کشد — احدی فدر
نمی‌کند که او اینجا افتاده است و شابد لیاقت یک صاحب یمقدار و پستی
را هم داشته است .

در خصوص بعضی از مقنولین سوالات زیاد — غم‌خوارهای بسیار
با دریغ و افسوس ییحد می‌شود . اما برای سر باز شجاع مانه نم اشکی
است و نه کسی از او کاملاً صحبت میراند .

فرسخ‌ها دور از این محل — در وطن — درخانه دهقانی بالتبه
محقر آفتاب بافق مغرب فرو رفته . باره‌های ابری که در آسمان تند
قرمز و انگاسش حیاط را نیز قرمز ساخته است . در این قرمزی
غمین بذر پیری با احساس مخفوف و وحشتتاکی نشسته با خود می‌کوید :
« شبهه نیست که کشته شده » .

در همین جا مادری نشسته زار زار تریه می‌کند و باضجه جان‌خراش
جیکوید : « خدا یا ! رحمی بکن !! وای وای به بین چطور الهم شد .
ساعت سر بازده ایستاده دیگر کار نمی‌کنده (۱) و با متنها قوه صدای حنجره
خود شروع بفریاد و تریه ترد .

(۱) توقف و باز ماندن ساعت را از کار در سر ساعت بازده بحال بد می‌گرفته اند

دختری بار نک پریده رو بعمر ب و بدون حر کت ایستاده - چشم
ها بش یک طرف متوجه و بلای بی حر آتید ، با خود چنین حرف می
زند : « رفت آنجا و کشته شد . آری رفت ولی : از قلب من . اسم او
از صفحه روز کار پاک ند لکن خیال او از دل من پاک شدنی نیست » .
در این وقت سه قاب لداخته - سه دل سوخته بی حر کت آمد . از
سه جفت چشم درین لحظه چند قطره اندک جاری آردید . این تحفه
بود که بدر ، مادر و خواهر سرباز کشته ما برای او می فرستادند . -
اشکها تبخبر شدند ، آسمان آنها را بصورت ابر کوچک رقبقی در بو
آرفت ، باد تندی ابر را به میدان جنک - بالای سر کشته بی کس آورد
برودت سبحکاهی ابر را تبدیل ب قطرات اشکی نمود که بر صورت مهتابی
سر باز - مانند شب نم روی آن .. قرار گرفتند .
آری کشته سرباز شجاع - فرنگها دور از وطن - روی میدان
مدھش - دربستر خاک و خون - بدون عزاداری و اشکباری باقی نماند .
س : رضا هنری - عنده دانشکده .

رابعی

غرض توب

رفم بر توب تا بکویم دشمن ! فریاد بر آورد که ای وای بن !
دست داری و خانه ان داری ؟ من مظلمه که می برم بر آردن ؟

م . ب

آنارا-انید

متاخرین

از اشعار مرحوم ادیب الممالک (۷۸)

شبده ام که شهی با وزیر خود میگفت
که عالم و فضل کاپد خزانه هنر است

درخت ناخ ز پوند تریت در با غ
ز میوه شترین جاودانه نار و راست».

وزیر گفت: «سرشت تبجه باید از آنک
بکور دادن آئینه جهد نی نمود است

سلام است که هیچ اوستا نبارد ساخت
برنده جوهری از آمنی که بد هر است»

جو این شبده ملک در خفا بحاجب گفت:
«مرا بدت تو کاری شکرف در نظر است

بی تدارک آن کار گربه باید
که بته بر قدم همت تو نامور است».

برفت حاجب و فی الفور گربه آورد
که هر که دیدی آفته نه کر، شیر نمود است

ملک بکار ندان. گفت کش یاموزند
صنایعی که نهان در طبایع بشر است».

(۷۸) امیر الشعرا میرزا سید سادق خان ادیب الممالک فراهانی منظعن به امیری از خانواده قایم مقام فراهانی بوده و در ۱۴۷۷ متولد شده استادی سخن سنج و یکی از ادبای هاییقدر زمان ما حساب میشود خدماتش در ترویج معارف و انتشار جراید (ادب - عراق مجسم - ضمیمه پارسی ارشاد ہذکوبه - مجلس و آفتاب) شایان تقدیر است. این استاد در بیماری از نساط ایران و ممالک یکاله مسافرت نموده و در هر جا تضم سخن باشیده است تا عاوات در روز چهار شنبه ۲۵ دیم الثانی ۱۴۷۵ مالکی درگذشت.

یک دو هفته چنان شد که حاضران گفتند:
 « بَكَى زَ آدميَان در لباس جانور است »

سپس بخواست شنشه وزیر را و بکفت:
 « بَيْن بِجانُورِي كَز بَشَر بلَيد تَر است

بین بَكَبه که بر پيش تخت من بربای
 ستاده شمع بکف از غروب تا سحر است

رها نموده عنان طبیعت از تعجب
 آسته قید شباht ز مادر و پدر است »

وزیر گفت: « کلام شه است شاه کلام
 دل ما-ولک بفرمان حی داد، گر است

والی بریت گر به غره تو وان بود
 که چون سرشت مساعدته: تریت هدراست

سرشت تلخ چودارد درخت، آگ آش،
 ز جوی خلد دهی تیره برک و تلخ بر است »

ملک یاسخوی گفت: « طرح معقولات،
 قیح دان چو مخالف بحسر و بانظر است

دلیل عقل اگر بر هو ا کند پرواز
 چو شد مخالف حس و نظر شگته بر است

بین بَكَبه و صحبت به که اذکارت
 در این قضیه چو انکار ضوء در قمر است »

در این میانه ز سوراخ خانه موشی جست
 تو گفتی این سخنان را همیشه منتظر است..

چو فَرَبَه دید مر او را فکید شمع و بجست
 که گر به موش چویند ز هوش یعجبر است

فقاد شعله آتش ز شمع در ایوان
 چنانکه گفته ایوان تنور پر شر است
 بر همه پای شه اندر گریز و خاصانش
 یکی فنا ده در ایوان یکی دوان ز در است
 وزیر دامش اندر گرفت و نفت : « نهایا !
 بین گه تریت بدسرشت ، بی ازراست !
 به تریت نشود گر به آدمی زیرا :
 سرشت کربه د گر طبع آدمی د گر است
 نه زرتوان برد از سنک آهن و پولاد
 نه آهن آید ز آن سرزین کان زراست
 کسی شکر زنی بوربا طمع نمکند
 بصورت ارجه نی بوربا چو نیشتر است
 حکایت پسر پاره دوز در صفحه دوم :
 طراز صفحه تاریخ و دفتر سیر است
 در این قصبه به بوذرجمهر ازو شروان
 بخش رانده حدیثی که در جهان سمراست :
 چه گفت ؟ گفت : « به ناپاک زاده تئیه مکن
 که اصل فته و بیخ فسادو کان شراست . »
 نمود با الله اسکر سفله بجهه رسد
 بی هلاک بزرگان قوم رهبر است :
 چو با وسیله فکرت زمام بخت گرفت ،
 عدوی شهری و دهقان . بلای خشک و تراست !
 با اصل تیره بود تریت چو نقش بر آب
 ولی به لوح مفاجو قشن بر حجر است ! »

اقتراب

در - قطعات ادبی فرافسہ

(*) Pyrrhus پیروس

« برای چیست این فلها ، این آمیجه ، این ساز سفر و این
کشتهای که میانی حرکتند ؟ » سؤال کرد از پیروس ، یکی از زندمای
دانشمند او یکی از مستشاران خردمندان پادشاه بی احتباط . (**)

« من به روم پیروم - جوابداد پادشاه - بازجذبه مرا میطلبید »
- « برای چه ؟ »

- برای محاصره آن

- این یک اقدام عالی و درخور اسکندر کبیر باشما است -
دشت ندیم - ولی میخواهم بدایم که پس از تسخیر و فتح روم اکنجه
خواهیم شناخت ؟

« پس از تسخیر روم فتح بقیه لانه ها کار سهی است - جواب

(*) پیروس Pyrrhus پادشاه ایلر Epirus بواسطه جنگی که بر ضد روم ها کرد مشهور
گشت . اراده کرد به بروود ایطالی را تسخیر نماید . سنه Cinées یکی از قلا-له و مقریان او وی را از
این حرکت ممانعت نمود . مذکور با ایطالی حمله نمود و بواسطه شیخون شدیدیکه باقله های جنگی خود
پسر روم ها فرد در دو میدان جنگ را آن غایل کشت . اول دو هرا کله Héraclée دوم در
اسکولوم Asculum . (۲۷۶) ق . م .

این فتح برای پیروس خیلی گران تمام شد و قوای خود او نیز درهم شدند ، فرازی که
پیروس بطور سردی دو جواب تهییت صاحب منصب خود میکوبید که : « آیا با وجود چنین فتحی من
مغلوب خواهم شد ؟ » مثلی است در مورد فتوحی که برای صاحب خیلی گران تمام شده باشد .
هر چهارمین دوره (۲۷۶) ق . م بود .

(**) معموراً این قطمه بسیک تحریر اروپائی ترجمه شده - اسم قائل بعد از مقوله
قول میباشد و بهمان نظر مخصوصاً در ترجمه شعری هم این نکته قید شده است .

داد پادشاه .

- بلاشک همین طور است و می توان آنها را هم مغلوب نمود ولی بعد دیگر کار تمام است ؟ »

- خیر ، از آنجا جزیره سیپیل آغوشش را برای ما باز خواهد کرد و « سراکوز » آشتنی های مارا بدون زحمتی از برای عا در بندر خود خواهد بذیرفت .

- آبا لشگر کشی شما در آنها با خر میرسد ؟

- خبر همینه آن شهر را گرفتیم یعنی باد مساعد کافی است که « فارناز » را هم تسخیر کنیم . چه که راه باز است و مانع نیست .

- من خیال شاه را فهمیدم ، مامی خواهیم تمام عالم را فتح کنیم ما می خواهیم از صحاری شن زار « ای ای » عبور کرده همچنان مصر و عربستان را تسخیر کنیم واژرود (کاتز) گشت گذشته به ممالک جدیده حمله بریم بعد تر کستان را برآورده انداخته تازود چیخون تازیم و تمام این نیم کره و سبع را در تحت قوانین خود در آوریم . بسیار خوب بس از باز گشت از این فتوحات چه خواهد گرد ؟

آنوقت عزیزم مظفر و شاگر می توانم بنشینم و با فراغت خاطر چخندیم و خوش بگذرانیم .

- او قربان ! این کار را از همین حالا هم بدون اینه از مملکت خودتان خارج شوید از صبح تشام می توانید بگینید ، کی می تواند حانع شود ؟

این پند خرد مندانه بود و درک گردن آن آمان ، و اگر بیرون می توانت آنرا بگوش گزند ؛ هر آینه زندگانی سعادتمندی حی داشت .

(بواو) ترجمه آقای مشیر الدویه



پیروں

ترجمه لظاھی قطعه بوالو

« پی چیست این ساز و برک نبرد همین کشتی و یل جنگی و مرد؟ »
 که همراز او بود و آموزگار -
 بدانجا که جوینم از دیر گاه «
 ستدش خردمند آموزگار -
 سکندر سزد گرد این ، با که شاه
 بکفتا : « حمه خاک لاتن ز مامت »
 که آنجمله ما را شود بیک .
 به سبیل از آن پس در آرم به
 در آید سراکوز را بر کنار «
 « نه ، زانرو که با آب و پادیم جفت -
 که تا خاک کارتاز باز است راه »
 که ماجمله گئی بخواهیم جست «
 بصرای (ای بی) و ریک روان «
 وزان پس بنازیم تا رود گند «
 شد آن مرزو یوم نوبن زان ما «
 ز جیون بران بیم تابشت چیم «
 در آمد بفرمان شاه سترک «
 چه فرمان گند شهر بار جهان؟ «
 توانیم ختبد و نوشبد خفت «
 که : « اینرا هم اکنون توانیم کر «
 بکن هر چه خواهی . که تو بدمکن؟ »

« سوی روم خواهم شدن - گفت شاه -
 « چرا؟ - گفت - گفت : از بی پیرو دار
 که : « این رای رانی است با دستگاه
 چه خواهیم کردن چو شد روم راست ؟
 سخدمند گفت : « ام درین نیست شک
 - د گار کار کوتاه شود ؟ گفت : « نه
 - همین کشتی و لشکر بی شمار
 « د گر کار - گفتا - تمام است ؟ گفت :
 - همانکه بسند است بادی بسگاه
 « کنون - گفت - بریند کان شدد درست
 « برانویم از دامن قبر و ان
 « بمصر و حیجاز اندر آق - م تیک
 « چواز گند بگذشت بکران ما
 « به پیچیم از آن پس بتوران ذمین
 « چو این نیمه بخش جهان بزرگ
 « بستور ما گشت کار چه - ان
 « به پیروزی و شادی آمگاه - گفت -
 « بد و گفت بستور آزاد مرد
 « بفکنده پر خاش را هیچ بن

❀ ❀ ❀

شیدم که نشید پند وزیر سوی روم شد پادشاه (ایران) شکستی بزرگ اندر آمد بر اوی شسته سوی خانه بنهد روی همی خواست گتی ساند بزور که گتی کشیدش بزندان گور

❀ ❀ ❀

نصیحت بسی اتفاق اند اهل هوش وای نیست گوش نصیحت نیوش حقیقت برون از یکی حرف نیست گنجای داندان آن کفر حقیقت برقی است حقیقت بس روی بارو نشد از اینرو سخنهای دگر آتو نهشد سخن از حقیقت آر آکه شدی درازی نهادی و آتو شدی بهار از حقیقت یکی ذره دید بدیو باز بیوست و از خود بردید چو از خود رها آشت جاوید شد بدان ذره همراه خورشید شد

- قوس فرج -

سیف الدولة بن حمدان :

على الجود كنا والحواشي على الأرض
على اخضر في احمر تحت مبيض
محببة والبعض اقصر من بعض
كاذ بالخود اقبلت في شلال

ملک طاهر چهانی :

بر بسته هوا چون کمری قوس فرج زا
گوشیکه دو سه پیر هن است از دو سه گوه

منو چهری :

بامدا دان ایر هوا قوس فرج
باز جسته دامن هر دیهی ملوون بر تنش

ملک الشعرا بهار :

روز باران از فروع هر گردد آشکار
آنکمان رلک رنگ از دامن چرخ اثیر

چون حریری چند رنگین بر تن چینی عروس
باز جسته يك ز دیگر دامن رنگین حریر

رگارگان

دفع مکس و مضرات آن

پس از آنکه آفات پاستور معروف کرد که قرنها عالم انسانیت رهیان خدمات او خواهد بود؛ معلوم گردید که بسیاری از امراض بواسطه میکرها ای تولید میشوند که در بدن انسان و حیوان داخل شده مشغول نشوونما و تکثیر میگردند امراض مسریه هر یک دارای میکروب مخصوصی هستند که بواسطه سرایت از اشخاص یکدیگر شیوع و انتشار پیدا مینمایند؛ پس اگر بتوانیم تمام میکروبهای یک مرض معینی را معدوم سازیم واضح است که آن مرض بر طرف خواهد شد - ولی مسلم است که چنین امری بطور کلی امروزه ممکن است - پس اطباء و علماء علم یو ازی Biologie (معرفت الحیواة) سعی مینمایند که وسائل سریع اعدام میکرها و عدم سرایت آنها را بدست یاوراند تا لا اقل اعدام محلی صورت وقوع یابد بهین جهه است که هنگام شیوع امراض مسریه از قبیل وباء و طاعون؛ اطباء در صدد کشف کانون مرض بر میابند تا آنرا در همان محل انتشار معدوم و فانی سازند. پس برای پیشگیری از امراض مسریه و انتشار آنها دو کار لازم است یعنی: اعدام میکروبهای مرض و دیگری جلوگیری از انتشار آن. برای کشتن میکروب استعمال آدویه ضد عفونی و حرارت با برودت فوق العاده بکار میرود چنانکه دخوت مریض را در آدویه ضد عفونی شته و یا در آب میجوشانند. برای عدم سرایت باید دقت نمود از راههایی که میکروب میتواند از آن داخل خانه و پس داخل بدن شود جلوگیری بعمل آورد. یعنی از وسائل حمل و نقل میکرها حیوانات هستند چنانکه میکروب راز Rage (هاری) بتوسط سک و بعضی حیوانات دیگر با انسان تزریق میشود و میکروب طاعون پیشتر بوسیله موش انتشار میابد یعنی از حشراتی که

میکرب کابه امراض را حمل و نقل نموده و انتشار میدهد و بد بختانه عده آنها بی نهایة زیاد است : مکس میباشد . این حیوان در روی مدفوعات ، فرشتهات ، البسه ، لب و دهان و سایر اعضای مریض نشسته خود را آلوده و جمعی بیچاره را مبتلا میسازد . اینک که مرض تیفوس یا حصبه با متهای شدت شیوع دارد و هر روز نیز عده مگهای بعنای سبت فیصل زیاد تر میشود بر هر کس فرض است که از این حشرات حتی العقد دور جلو آیری نماید . در تمام عالم نیز در صدد دفع مکس بر آمده و بوسائل مختلفه متولّ شده اند چنانکه چند سال قبل در فرانسه در غسل زمستان دستوری برای اعدام تخم مکس داده شده ولی چنانکه باید مفید واقع نگردد اما وسائلی در دست نهست که هم میتوان مکسرا از حمل میکرب باز داشت وهم ممکن است ازورود مکس بمنازل جلو آیری نمود ، مثلا در اطاقی که مریض هست وامکنه که رخوت مریض قبیل از شستشو کذاشته میشود و با مدفوعات ریخته میشود اگر مکس وجود نداشته باشد ابته قادر بحمل آن میکردها نخواهد بود . پس از تقطه نظر یقان نوع و جاو آیری از انتشار مرض لازم است که مواظب باشند در این قبیل امکنه مکس وارد نشود . ولی برای جاو آیری از ورود مکس چه در منازل اشخاص سالم - برای ناوردان میکرب - و چه در خانهای که مریض هست - برای نبردن میکرب - وسائل متعدد است . اخیرا مسبو ادموند پریه Edmond Perrier معلم معروف علوم طبیعی از طرف مسبو هولبر Houlbert و مسبو گالن Gallaine لا بحة راجع بطریقه جدیدی برای استخراج لاص از مکس با کادی علوم فرانسه تقدیم کرده است که ماحلاصه آنرا برای مزید اطلاع قارئین محترم می نکاریم : مشار الیهم ياد آور میشوند که در سال قبل مسبو بیو بود Pouillaude یعنی از همکارانشان در مجله انسکتا Insecta چنین مینویسد : « چون در مقابل پنجره از همکارانشان در مجله انسکتا Insecta چنین مینویسد : « چون در مقابل پنجره میستیم و بخارج نظر نمائیم بخوبی میبینیم که مکسها داخل و خارج میشوند اعدام

مکس در داخل اطاق عده خارج شوند کان را کم مینماید ولی باید بوسیله مثبت شد که از وارد شوند کان بگاهد ؟ این مسئله صحیح است ولی باید دید آیا ممکن نیست که عده خارج شوند کان را بیز زیاد کرد ؟ بعقبده دونویسندۀ مذکور این طریقه برای دفع مکس اولی وارجع است. واضح است برای منع ورود مکس آویختن تور های سبیعی و پرده های حصیری و قدری تاریک کردن اطاق کافی است ولی برای خروج آنچه هستند چه باید کرد ؟ اینرا میدانیم که نور آفتاب مرآب از هفت رنگ است که آنرا میتوان بمدد منشور بلوزی (منلا آویز لاله) تجزیه نمود. علماء مذکور کشف نموده اند که غالب الوان ساده نور آفتاب برای چشم مکسها حجم تاریکی را دارند. پس از تجربیات عدیده باین تجزیه رسیدند که مابین اشعه انوار منعکس چشم های مکسها فقط نور سفید را خوب می بینند، نور بنفش و بنلی هم چشم آنها را متاثر نمی سازد انوار سبز و آبی را قدری تمیز داده ولی چشم آنها را متالم مینماید و اشعه زرد و نارنجی را بهتر دیده و کمتر آنها را ذحمت میدهد در صورتیکه اشعه قره ز عیناً حالت تاریکی را دارد.

پس از تجربیات فوق وسیله ذیلرا بدست آوردند:

در اطاقی که یک پنجه داشت شبشهای معمولی را بدل به شبشهای روشنی نمودند و فقط در قسمت فوقانی در بیچه قرار دادند که از آن میتوانستند نور سفید داخل کرده پس از اینکه بواسطه بعضی مواد جاذبه مقدار زیادی مکس با اطاق جلب نمودند غفله پنجه را بستند مکسها ابتدا قدری متوض شده سپس همانطور آن در ظلمت بیحرکت میشوند آرام گرفتند در این وقت در بیچه را باز نموده مکسها ایکه روشنائی سفید را دیدند بسرعت از آن معبز خارج شدند همان تجربه باشیشه سبز امتحان شده و بعضی همین تجزیه بدست آمده است اگرچه باشیشه زرد مکسها کمتر خارج میشوند ولی باز عده معتبره فرار میگشتند.

اهمیت این تجربه واضح است . اما آنی را که بخواهند از شر مکس
محفوظ باشد شبشه های پنجراه آنرا آبی میگنند و در هر پنجراه یک دریچه
توچک قرار میدهند هر دفعه بس از هوا دادن اطاق مکسها از دریچه
خارج میشوند و اگر عده قلبلی هم باقی بمانند در نقاط مرتفعه بکلی آرام
میغیرند . با این طریق هم هوای اطاق را بزودی عوض میتوان نمود و هم
از شر مکس خلاص کردید شبشهای آبی چون قسمتی از مشعشعات
حرارتی را مانع از عبور میشوند امّا هوای اطاق را بطور محسوس
ختک نگاه میدارند و این مبالغه در هنگام تابستان بی اهمیت نیست . ولی
چون شبشهای آبی قدری از روشنانی اطاق میگاهد ممکن است پنجراه هارا
بطرز فشنگی باشیشه های آبی ، سبز ، قرمز ، وزرد مزین نمود که رفع
این عیب شده و نتیجه مطلوبه نیز عملاً بدست آید .

اگر دکاکین و امکنه که ماکولات میفروشند از قبیل قصاید ،
روستورانها ، قنادیها رعایت این نکته را بگذند و شبشه های دکاکین و
جمعه آئینه های خود را برناک آبی وغیره بنمایند بطور کلی از شر
مکس آسوده بوده و خدمت بزرگی از نقطه نظر عدم سرایت میگردد .
نموده اند ولی افسوس که باستعمال شبشه معمولی هم معتقد نیستند ،
چه رسد به آبی - یکی از وسایلی که از عبور مکس جلوگیری میگند
پرده های زاپونی است که برای درهای عبور که همیشه باز و بسته
میشوند بسیار مفید هستند این پرده ها را که اغلب در بمقایسه ها دیده اید
از عده کثیری رسمانهای عمودی متوازی تشکیل شده اند که بازها
مهره های بلوری رنگارنگ و قطعات نیمalon بر شته کشیده اند بواسطه
الوان ازورود مکس مانع و برخلاف بواسطه روشنی سفید که از داخل
دبده میشود مکس هائی که در داخل هستند از منافذ آن خارج میشوند .
چون در ایران شبشهای رنگی آمباب و کران است و بعلاوه بودجه
غالب ایرانیها اجازه عوض کردن شبشهای را با قیمت کران حالیه نمیدهد
نوبته بتجربه مبادرت ورزیده و کاملانه نتایج منظوره نائل کردید و آن

اینست که در بشت درها پرده های آسمانی رنگ بکویند که عیناً عمل شبشه آبی را انجام خواهد داد و بر اطافت روشنائی اطاق نیز میافزاید تنها تقیصه که دارد اینست که ناهی مکه، مایین شبشه و پرده جمع میشوند و علاج آن اینست که کاملاً پرده را از چهار سمت با اطراف شبشه بکویند. اگر بطرق مذکوره رفتار شود هر کسی از شر مکس محفوظ مانده و در روشنائی و هوای اطاق نیز تغییر محسوسی حاصل نمیشود و این نکته مسلم را نیز در خاطر داشته باشد که دفعه مکس پیشکمیری از انتشار اعراض هسریه است.

سید عبدالله انتظام.

یک بحث صحی

- ضرر تبا کو -

« دود تبا کو و توتوون در سه عضو رئیسه استعمال کنند کان آن : قلب، ریه ها و معده - اثر میکند . این سه عضو را یک عصب مخصوصی که به عصب ریوی و معده معروف است؛ اداره نموده و بین سببین این سه عضو یک اشتراك بزرگی است، بحدی که فساد هر یک از اعضاء مذکوره در وظیفه دو عضو دیگر بطور واضح مؤثر واقع میشود . و گاهی اتفاق می افتد که تأثیر دوم - یعنی تأثیر علت اول بعوض دوم با سوم - هم تر از اصل علت واقع شده و مریض را پیشتر تکان میدهد - زیاد اتفاق افتاده است که خفغانی در قلب یا تکی در ریه مریض عارض میشود در حالتی که علت اصلی آن در معده بوده است و خفغان یا تک نفس مزبور رفع نمیشود مگر بعد از مداوا و دفع مرض معده - بنابراین علمنی که ذکر شد یعنی شرکت اعضاء مذکوره در عصب واحد .

« دود تبا کو یک نوع سنتی در عصب ریوی معده استعمال کنند کان و معتادین خود ایجاد مینماید که آن سنتی در قلب اثر کرده و بالتبیجه سرعت ضربانی در قلب تولید مینماید که در هر دقيقه شماره

ضربه به صد و صدو یست میرسد و این سرعت ضربان از قوه قلب میگاهد و خون را بعد کافی بدماگ نمیرساند ، از این عارضه دورانی در سرعت این عارض میشود . و نیز تدخن در اعمال تنفسی اثر میگذند و تنفس ایجاد میسازد . غالباً معتادین باین مرض به تنفس مبتلا هستند و سبب آن این است که از عصب ریوی معدی شعبه هائی در عضلات مژمار (نای گلو) کشیده شده است و ضعف عصب مزبور باعث ضعف این عضلات میشود . و هنگام نفس فرو بردن عضلات مزبور قادر نیاز کردن دواب قصبة ریه نبوده و تئتر از حاجت هوا داخل شده و بالتبیجه ضيق نفس ایجاد میشود .

اما تأثیر دخانیات در معده خیال زیاد است ، زیرا همان عصب ریوی معدی است که یکانه حرکت معده و مؤبد حرکات هاضمه است و ضعف عصب مزبور حرکت هاضمه را ضعیف نموده و غذا بطوری که مقتنصی است در معده طبخ نمی شود و سوء هضم ایجاد گشته شپرۀ لازمه باو ترشح نمیشود و بالتبیجه در عمل هضم تولید ضعف نموده انسان بعرض (دیسپرسی) مبتلا میگردد و غذا یعنی از اندازه معمول در معده توقف نموده هضم نمی شود . سپس فاسد شده و تولید گاز زیاد مینماید و چون قوه انقباض معده ضعیف است در مقابل گاز های مزبور مقاومت نکرده اتساع پیدا میگذند و تأثیر این عارضه بامنه نیز وارد آمده و بواسطه داخل شدن غذای فاسد یک نوع هبجانی در امعاء تولید میشود . تبیجه اینه دود تباکو برای عصب ریوی معدی زبان بخش و از این راه است که غالب اضطرابات از قبیل ضيق نفس . سوء هضم ، گاز معده و امعاء ، تپش قلب و غیره در معتادین به توتون و تباکو - دیده میشود

— حب مفید —

بر ضد سوء هضم

حیات مرهون معده است ، ضعف معده و ترشا و اتساع دیک ها ضمیمه ، باعث قوت مرض ، تلخی حیات و تنگی حوصله است . نسخه را که ذیلا می خوانید ، اخیرا بتجربه رسیده و عده از مبتلایان بسوء هضم و مرض ترشارا صحت بخشیده است . این ترکیب را دکتر (شایمر Schlimer) یکی از علماء اطبای آلمانی پیدا نموده و بتجربه رسانیده و مانیز امسال تأثیر آنرا در چندین بیمار کهنه محسوس نمودیم .

— نسخه —

یک مثقال	عصاره جنتیانا
----------	---------------

۱۸	صبر زرد هقو طرى
----	-----------------

۹	سوپریات دیسموت
---	----------------

مجموع این ادویه را ممزوج نموده ۳۶ حب ساخته بعدها ز شام و نهار - از یکی تا دو تا بمناسبت تأثیر و قبول مزاج - میل نمایند . البته باید درین بدفعات از اترک کشند تا عادت نشود - و پس از اصلاح معده و ایجاد تلیین دیگر باید در خوردن تقدیم نمود .

املت بیلک - بر اسب سیاه تندی در روی دین میلک چرگسی که حاشیه آن از نقره بود سوار و پاها خود را در رکاب پولاد سیاه خراسانی که طلا کویی داشت، فرار داده، بیست نو کم هریک عباها زربافت در بر و بر اسبهای ای نظیر سوار بودند، دور او را را داشتند. ورود این امیرزاده - امیرزاده متول خوشکل دارای تمام عطا یانی از جلال و عظمت که هوای شرق و متواند باسان اعطای نماید - بر چنین دسته که مذکور شد نفوذ بی کران و جدا بیت غیر قابل انکاری داشت.

مردان از جا بر خاسته تعظیم کردند و بیلک همه که علامت خوشونتی و احترام فوق العاده بود؛ از زنان بلند شد.

امیرزاده مذکور چون بواسطه این گروه رسید استاد. ریش سفیدان بر عصاها خود را تکیه داده و بزرگان از قصبه پیرامون آنها را احاطه کرده و آرزو داشتند که بیلک جوان چند کلمه با آنها صحبت نماید ولی اولظری هم بازها نیفکنده! فقط باشاره دست، اسب دوانی را فرمان داد، بلا فاصله گریب بیست سوار - ولی بدون نظم و ترتیب - اسبان خود را بر انگوخته هریک در سبقت خود بدیگری ساعی بود.

سپس هر کدام تقله یا جریده (جوبهای کوتاه که سواران با آن بازی می‌کنند) در دست گرفته و در حین تاخت بیک دیگر بر تاب می‌کردند. آنها نیکه از همه چالش قر بودند بدون اینکه پای خود را بزمین بر سانند زیر شکم اسب رفته و تقله هارا بر می داشتند. الهمانکه ناشی بودند در حین تقلید از ماهران از اسب در غلطیده بزمین پرتاب می شدند و صدای قوهه از تماشاچیان بلند می گشت.

سپس تیر اندازی شروع گردید. در تمام مدت اسب دوانی املت بیلک خود را داخل اسکرده ولی او کرانش مجدوب شده بیک بیک در جریان گیرو دار داخل شدند فقط دونفر آله ا از امیرزاده متابعت کرده بر جا ماندند.

چون هر که گرم، صدای تلفکنک بلند و بوی باروت در هوا بیچید؛ امیرزاده جوان مقالات و وقار را تخفیف داده به تشجیع و ترغیب

مازیگران مشغول گشت . سپس گرم ترشده بر روی رکاب ایستاد و آفان را تحریص نمود .

چون دید که نوکر محبوش بایانخ را بهوا انداخته و تیرش خطأ نمود دیگر نتوانست خود داری اماید تفنگ را بر داشته در وسط تیر اندازان اسب را تاخت . از هر طرف صدای ؟ « برای املات Amalat راه باز کنید ». بلند شد . بمجرد انتشار این صدا مثل اینکه سول با طو فاتی سر رسیده باشد ، مردم راه باز کردند و طول یک میدان ده چوب بر زمین کوفته شد و بر هر يك پایانخ نصب گردید .

املات بیلک اسب خود را بجولان در آورده تفنگ خویش را بالای سر گرفته از جلو کلاه ها گذشت . چون با خری رسید ، اسب را بر گردانیده و بدون اندکی درون تفنگ را آتش داد . بایانخ از بالای چوب بزهین افقاد .

باز در حین تاخت ، تفنگ خود را پر کرده از همان راه رفت . باز گشت و بایانخ دومی را با تفنگ بزهین انداخت . و بهمین فسم تمام نشانه هارا هدف ساخت .

بواسطه این نمایش همارت و چاپکی که ده مرتبه تکرار شد صدای تعجبید و آفرین از مردم بلند گشت .

املات بیلک باین اندازه هم قانع لگشته چون برای هخر و جاه طلبی خود تحصیل موافقت کاملی را لازم دید ، تفنگ را بستازی پرتاب نموده طپانچه را کشیده وارونه بر اسب سوار شد . در حین سرعت تاخت اسب با ضرب يك کاوله نهل پای راست اورا پرانید . مجدد طپانچه را بر کرده با همارتی تمام نهل پای چپ اسب را لین الداخت در این موقع باز صدای علهه و آفرین از ابوه جمعیت در فضا پیچید .

املات باز تفنگ را در دست گرفته و بیکی از سوار های خود امر نمود که از جلوش اسب بتازد الکاه هردو بیلک سرعت حرکت کردند . در وسط تاخت ، سوارجلوی مناتی از جیب در آورده بهوا

مازیگران مشغول گشت . سپس گرم ترشده بر روی رکاب ایستاد و آفان را تحریص نمود .

چون دید که نوکر محبوش بایانخ را بهوا انداخته و تیرش خطأ نمود دیگر نتوانست خود داری اماید تفنگ را بر داشته در وسط تیر اندازان اسب را تاخت . از هر طرف صدای ؟ « برای املات Amalat راه باز کنید ». بلند شد . بمجرد انتشار این صدا مثل اینکه سول با طو فاتی سر رسیده باشد ، مردم راه باز کردند و طول یک میدان ده چوب بر زمین کوفته شد و بر هر يك پایانخ نصب گردید .

املات بیلک اسب خود را بجولان در آورده تفنگ خویش را بالای سر گرفته از جلو کلاه ها گذشت . چون با خری رسید ، اسب را بر گردانیده و بدون اندکی در تفنگ را آتش داد . بایانخ از بالای چوب بزمین افتاد .

باز در حین تاخت ، تفنگ خود را پر کرده از همان راه رفته باز گشت و بایانخ دومی را با تفنگ بزمین انداخت . و بهمین فسم تمام نشانه هارا هدف ساخت .

بواسطه این نمایش همارت و چاپکی که ده مرتبه تکرار شد صدای تمجد و آفرین از مردم بلند گشت .

املات بیلک باین اندازه هم قانع لگشته چون برای هخر و جاه طلبی خود تحصیل موافقت کاملی را لازم دید ، تفنگ را بستازی پرتاب نموده طپانچه را کشیده وارونه بر اسب سوار شد . در حین سرعت تاخت اسب با ضرب يك کاوله نهل پای راست اورا پرانید . مجدد طپانچه را بر کرده با همارتی تمام نهل پای چپ اسب را لین الداخت در این موقع باز صدای علهه و آفرین از ابوه جمعیت در فضا پیوچود .

املات باز تفنگ را در دست گرفته و بیکی از سوار های خود امر نمود که از جلوش اسب بتازد الکاه هردو بیلک سرعت حرکت کردند . در وسط تاخت ، سوار جلوی مناتی از جیب در آورده بهوا

شده مثل این بود که در شرف جشن است ولی در عوض پا های خود را محور قرار داده و برگشت.

املت بیک بشدت متغیر شد - خواهش صفر علی راجع بحیوان بیچاره که قوای خود رادر جنک و تاخت و تاز مصروف داشته بود. پیچاصل ماند. املت بیک اعتنائی نکرده قمه خود را از غلاف بیرون کشیده و آنرا در این بار بجای شلاق استعمال نمود ولی نتیجه لکرگفت و باز حیوان مانند ساق بلب خندق ایستاد.

املت بیک با یک خشم شدیدی دسته شوشکه را چنان بر تارک اوپترم نواحت که حیوان فوراً بزمین افتاد.

املت، اسب را کشت، صفر علی آمی کشیده در نهایت حزن و الـم بلاشه اسب نگاهی کرده گفت: جزای کارکن با ودا این است! املت بیک بطور خشونت جواب داد: خیر سزای بی اطاعتی چنین است.

صفر علی دم در کشید - سواران بتاخت و تاز مشغول گشتند. ناگهان صدای طبل بلند شد. از پشت کوه ها درخشندگی نوک صرنیزه های سربازان روسی پدیدار گشت و مقدورجا بر تلااؤ آها میافزود. آینهای یکدسته از فوج (کوستینکس) بودند که مقداری گذام بدر بند برده و اکنون مراجعت میکنند.

کاپیتان و یک صاحب منصب دیگر که در چند قدمی جلو آنها حرکت میکردند - برای اینکه سربازان قدری راحت کنند، فرمان توقف دادند. سربازان هم تفنگ های خود را چانه زده قراولی برای آنها معین و بروی سبزه زار دراز کشیدند.

ورود یک دسته از سربازان روسی در (بویناکی) درسته ۱۸۱۲ چندان تازه گی نداشت. ولی تا امروز هم چنین چیزی مطبوع خاطر اهالی دائمستان نیست. زیرا مذهب، آنها را اجازه میدهد که روسها را دشمنان ابدی خود دانسته و تمثیلان در پیش آنها یک عداوت خونین و بعض بس مهلكی را نسبت بانان پنهان دارد.

هنگاهیکه این چمیت ، روسها را در میدان اسب‌دوانی خود متوقف دیدند ؛ ولوله و همه‌مه غریبی را ابراز داشتند .
زلان پس از آنکه از زیر تاب نظری بقازه رسید کان افکنده فوراً جسوی منازل خود شناختند
هردان بیکدیگر تزدیکتر شده به نجوى و آهته آهته مشغول گفتگو شدند .

اما سلحشور دکان که همیشه رعایت حزم و احتیاط را از دست نمی‌دادند ؛ تزد رفیس آن دسته خارجی رفته از احوال او سوال کردند .
رفیس جواب داد : حالتم خوبست لیکن اسبم بواسطه افتادن نعلش ^{تیز} لذت گشته ولی خوشبختانه الان یکننه - از شما ها را دیدم که اسب ملت بیک را اهل مینمود و البته اسب هم راحت خواهد گرد .
نمودنا آن شخص نعل بند را با انگشت نمود و ازد وی رفته گفت :
رفیق ! وقتیکه از کارت فارغ گشتی اسب هراهم نعل کن .

نعلیند که چهره انس از دود ذغال سنک و آفتاب سیاه شده بود؛
با چشم ان غصب آلوهی به کاییقان نظر افکنده پایا خود را تا پشت گوشش کشید و دستی به سبیل هایش مالیده جوابی نداد - وقتیکه از کار فارغ شد بدون ذره اعتنا ادوان خود را جمع کرده در خرجین گذاشت .

کاییتن گفت : آهای ! مگر نفهمیدی بتوجه گفتتم ؟

نمای جواب داد : بلی

- چه گفتم .

- اسب نعل انداخته است .

- خیلی خوب ، حالا که فهمیدی مشغول شو

- اهروز جمهه و روز عید ما است - کاری نمی‌کنیم .

- هر قدر بخواهی بتو میدهم اما بدان که اگر تبلی کنی بجهز نگار خواهی بگرد ..

- قبل از هر حکمی باید اطاعت امر خدا را بنمایم ، و او قدمن
فرموده است که جمهه ها کار نکنم .

- پس چند دقیقه بیش چه میگردی - آیا آن کار نبود ؟ گمان
میکنم که اسب من هم اسب است خصوصاً که خوش نژاد و قره بالغی
است .

- فرقی بین اسب نیست و اسبی که حالا نعل کردم ، اسب املت بیک
آقای من است .

- میخواهی بگوئی که اگر برای او کار نمی کردی گوشهاست را
را هبیرید و نمی خواهی برای من کار بگنجی بمالحظه اینکه میگوئی من
این حق را ندارم ؟ بسیار خوب رفیق من گوشهاست را نخواهم درید
ذیرا این عمل بما میخواهی نهی شده است ولی بدان که اگر اطاعت
نکنی دوست شلاق خواهی خورد - شنیدی ؟

- بلی

- پس مشغول شو

- چون یک نفر مسلمان خوبی هستم سرمه را نکرار میکنم :
امروز جمهه است و ما مسلمانان در این روز کار نمی کنیم .

- چه گمان میکلی ؟

- من مطمئن هستم .

- وقتی که برای میل و خوش آمد سرمه کرده تاتارت کار
گردی البته در موقع لزوم و احتیاج برای یک نفر صاحب منصب روس
هم کار خواهی کرد ، برای اینکه اگر اسبم نعل نشود راه را نمی توانم
جیمایم - سر باز آینجا

یک دایره دور این دونفر تشکیل یافت و از ورود تاتارها
از گوش و گناه ؛ این دایره هر دم وسیع و بزرگتر می گشت و
و دیگر عداوت و بعض تاتارها کم کم بچوش میادند . بعضی ها بگفتند
لین نوع نباید کرد ، امروز عید است و در این روز کار کردن
دوا نیست .

در این حین چند نفر از رهقای نهل بند کلاه هارا تا روی چشمهای خود کشیده دست ها را بقبضه خنجر برده بزردیگر کاپیتن رفته با صدای خشن باهنگر میگفتند : علی اکبر ! امیر روس رانم ، نکن ، دست بچکمه هایش مزن و آن کاربرای برای امت بیک - که بکن نفر مسلمان متخصص است - کردی برای این سک مسکونی مکن .

کاپیتن مردی شجاع بود بعلاوه اسیا بیه - را بخوبی میشناخت پس ، از لحظه با امانت رسما گفت : اضولها ا ردموده ، جای دهد و اگر می ایستاد داد و قال نکنید . انکاه طپانچه را از جلد در آورده در دست گرفت و گفت : اگر صدائی بکنید لمباتان را با سرب می ندم .

این نهیب کار خود را کرد خصوصا وقتی که چند سر زیزه هم در عقب طپانچه باند شد . متفرقه کریختند ولی با وابان بعای خود ایستاده و تکامی ننمودند .

علی اکبر که کار را بد و میدان را تملک دید ؟ آهسته چند کامنه بترکی گفت (گویا معذرت و استغفار از خدا و پیغمبر میخواست) و بعد آستین های خود را بالا زده چکش و ستراش را بیرون آورده تا حاضر کار شود .

باید داشت که امت بیک پس از ورود روسها دیگر هیچ مانع این گیر و دار نشد ، و چون نمی خواست با آنها سوء تصادفی نماید به دایه اش - که از اول بازی با چشمهای هر بیز و محبت آمیز خوده اند بیک مادر مهربان با او نظر میافکند - چند کامنه گفت و بر مرکب جسته راه مفریش را - که مانند لانه عقاب بر بویناگی سلط بود - در پیش گرفت .

اگر بیک نفر از اشخاص مهم این جماعت از طرف خارج عد ؛ در عوض شخص دیگری که او نیز تا اندازه مهم است از طرف دیگر وارد گشت .

غلط نامه

اول از روی این صفحه اصلاح کنید
- بعد بخوانید -

صحیح	غلط	سطر	صفحه
Rawlinson	Ravolinson	۱۲	۶۷
کرد	کرده	۱۶	۷۰
رنجبر	زنجبیر	۹	۹۵
در اصل نسخه (بلید)	نوشته شده ولی تابد	بلید تر	۱۰۲
(نبه) صحیح باشد .			
لان	لان	۱۳	۱۰۴

وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران
TEHRAN

اخطار

۱ - شماره اول مجله دانشگاه بنام يك عدد از آقابان محترم تهران و ولایات ارسال گشت ولی تا حکمکنون از طرف بعضی از آن آقابان جواب فیروز اهدرا که مقصود همان ارسال وجهه ابوونه است و نرسیده بنا بر این آنان را باد آور میشود که در صورت نرسیدن ابوونه اداره ناجا ر است برای آن عدد مجله نفرستد

۲ - آقابانی هم که برای آنان مجله فرستاده نشده و مایل باشتر از آن هستند در صورت ارسال آبونه و ادرس کامل ؛ با کمال ترقیب و نظافت اول هر روز مجله را دریافت خواهند کرد

۳ - وزیر کسانیکه مایل باشتر از وضیعت تمام فسارت مجله میباشد و تائید ماره اول و دوم در اداره موجود است ، اطلاع دهندر زیرا يك دوره کامل این مجله هارای رمان های و تمام قسمهای ادبی و اخلاقی خواهد بود

۴ - بعض رسمی اداره پس از وصول ابونهان صادر و ارسال میگردد

۵ - تعبیر در عوض ابونه بیشتر از دو شاهی پذیرفته نمیشود .

۶ - کسانیکه مایل باشتر از نیستند نمرات مجله را بزودی باداره عودت دهند .

۷ - برای خرید تک نمره در تهران ؛ باداره نوبهار ، کتابخانه خلخالی ، کتابخانه کنگه دانش و محل توزیع جراید در لاه زار رجوع شود